

اسرار مکنونه

کتابخانه
مظفری
۱۳۰۲

۹۹۰۶

(در بیان)

کشف اسرار

(منیتیزم و هیپنیتیزم)

خواب سمنامبولی - تلقین - تسلیم فکر - ترسیم فکر و صورت
بفاصله - میزهای متحرک - احضار ارواح - خط روحی -
تظاهرات روح و غیره بر طبق عملیات معروفترین واسطه ها

پاریس کتابخانه گارنیه و برادران

ترجمه: منوچهر نوری کامیاب

حق طبع محفوظ

محل فروش: کتابخانه مظفری و اقبال

بتاریخ بهمن ماه ۱۳۰۸

چاپخانه سده وی



مقدمه :

در این عصر که افکار عمومی عالم با يك قدمهای بلندی به كشف اسرار طبیعت و مكنونات این کوچکترین مخلوق صانع طبیعت پیش میرود . و هیکل طبیعت را چون هیولای انسانی دانسته . و در رموز روحی و جسمی آن فرورفته و یوماً فیوم به مكنونات آن پی برده و از چشمه حیوتی آن منابع جدیدی بعرصه بروز می آورند .

چنانچه در معرفت هیکل انسانی از حیث جسم و روح تحقیقات و تفکیشات عمیقانه تری نموده . و از آن سرائر و رموزی را آشکار ساخته و میسازند . که عرفان آن بر مراتب فضل و تقدم بشری می افزاید .

برای اینکه بالاخره مقام انسانی را در طی معارف جدیده قسمی تربیت نمایند که حائز این مقام اعلی (انا خلقنا الانسان علی صورتنا و مثالنا) گردد .

حیف دیدم که هموطنان عزیز بجای معرفت به علوم مکنونه از (مابیتیزم و خواب های سمنامبولی و هیپنوتیکی و تلپاتی و عرفان بطریق پیش گوئی و معرفت الروح) که امروزه طرف توجه بزرگترین دکتر های دنیا و متخصص ترین اشخاص با درایت و زکات است گرفتار به يك رشته خرافات رمالان و دعا نویسان عاری از حقیقت . که خود بیخبر از هر نوع معرفتی هستند گشته ، و به آنها در موقع احتیاج تالمات روحی و جسمی خود دست دراز نمایند .

در صورتیکه خود این عاملین بهره از معرفت و پیش بینی ندارند .

مقصود اینجانب اولاً تنقید نیست . و نیز نمیخواهد به اصل این علوم که اگر روزی هم یکحقیقتی داشته . از قبیل علم اعداد (جفر) و رمل و امثاله اعتراض نموده باشد . و با فرض به یکحقیقتی اولاً اشخاصی که امروز آنرا وسیله اکتساب خود قرار داده اند . آیا بهره و نصیبی از حقیقت آن دارند ؟

محتاج به تفکر و تعمق است .

ثانیاً باید دانست که این قبیل حقایق مکنونه طبیعت وقتیکه از دست عاملین اصلیه و مدققین متعمق خارج و بدست طبقاتی افتاد که آنرا خواستند وسیله مادی و استفاده خود قرار دهند . حقیقت آن در دست این اشخاص تأثیر اصلی خود را از دست داده است !

و اگر در میان این گروه شخصی یافت شود که آثاری از معرفت و حقیقت آن علم در او یافت شود خیلی نادر و حکم کیمیا را دارد .

در این عصر که از نوجهات یگانه قائد توانای ایران و نیات مخصوصه ذات مقدس شاهانه پهلوی که جز اعتلا و ترقی این مهد قدیم مدنیت منظور و مقصودی ندارند . مملکت ایران هم وارد بمرحله گردیده . و تغییرات اساسی در بنیان بنای معرفت وی حادث گشته . بهترین نمونه است که این ملت هم میخواهد قدمهایی بصراط مستقیم علم و معرفت برداشته . و بنیان جهل و خرافات را وداع گوید . و نیز با ایقان به اینکه ما ایرانیها همواره بعلوم غیبیه و مکنونه در طبیعت با يك نظر تحسین نگران بوده ایم .

علیهذا این جانب برای خدمت به تنویر افکار ابنای وطن عزیز به ترجمه این کتاب پرداخته . امیدوارم که ارباب ذوق و جوانان تحصیل کرده و بادرایت این مملکت حتی الامکان بدوره رمان خوانی و قصه سرائی خاتمه داده . و قدری داخل در مراحل عملی تری گشته . و بحقایقی که تعمق در آن شاید بیشتر در روحیات و اخلاق این ملت که آنقدر محتاج تعلیمات اخلاقی است دقیق گشته و هم خود را مصروف به انتشار آثاری فرمایند که در معرفت و صناعت بحث و ما را بیشتر بشاهراه ترقی هدایت فرماید .

مترجم : منوچهر نوری کامیاب



در بیان قوه مانیتیزم

« یا قوه مغناطیس : ۱ »

مقصود از مانیتیزم چیست ؟

مانیتیزم — قوه ایست که هنوز اسرار آن کشف نشده . در اطراف ما یافت می شود و تأثیر میکند به انسان و حیوان و حتی به نباتات اثراتی مشابه با تأثیری که آهن ربا در روی فلزات میکند . از قبیل آهن ربا و فولاد و غیره . معیناً در ازمنه قدیمه در تحت نامهای دیگری معروف بوده . کتب مقدسه هندو امثال متعدده در این موضوع دارد . بواسطه این قوه از نگاه و تکلم و حرکات دست و بعضی حرکات دیگر مرضائی معالجه شده اند که امروز آنرا پاس (یا حرکات دست) مینامیم (۲) .

در احادیث قدیمه چینیان حکایاتی از معجزات ظاهره از مقدسین دیانت بودائی و (کنفوسیوس) نقل شده . و همچنین در کتب دینی کلدانیان امتحاناتی از معالجه مانیتیزمی ذکر گشته . و نیز از کتب مقدسه میتوان استخراج امثال متعددی را نمود در موضوع بروزات این قوه .

در ابنه خرابه مصر در هر موقع دستجاتی از مانیتیزم کنندگان (مانیتیزرها) دیده می شوند که مشغول عملیاتی در روی این قوه هستند .

خلاصه در هر نقطه که از مساعی و جدیت بشری اثراتی مانده . منجمله از [گل ها از یونانیها و مکزیکیها] اخباری می یابیم تصدیق بر این که قوه مانیتیزم در هر زمانی بقسم غیر قابل محوی در میان آنها وجود داشته . (ژرف بالسامو — موسوم به کنت دوکا کلیسترو) یک قرن و نیم قبل در

وجود این شخص مانیتیزر آثار و بروزاتی می بینیم که از حقایق و تأثیرات غیر قابل انکاری از این قوه از خویش ظاهر ساخته . و ما یکی از بروزات و عملیات او را برای نمونه بعرض قارئین محترم و محترمه می رسانیم :

در مجلسی که عده زیادی حضور داشته اند . طفل یکی از حضار را صدا زد و ویرا به نزدیک میزی برد که تنگ آب خالص در روی آن و در پشت تنگ چند شمعی مشتعل بود . بچه را بزانو نشانیده و در اطراف او مشغول خواندن عزائمی گشت . و دستش را بالای سر طفل قرار داده و بعد هر در بندگر مناجاتی برای موفقیت در آرزوی خویش برداختند .

کنت به طفل خطاب کرده گفت نگاه کن به تنگ به بین چه می بینی . بچه ملاحظه کرده فریاد کرد باغی را می بینم . آنکاه کنت با اطمینان بموفقیت خود از درگاه الهی درخواست ظاهر شدن ملکی را نمود . طفل اظهار کرد که من چیز سفیدی را می بینم . و با مسرتی فریاد بر آورد که طفلی را مثل خود می بینم که صورتی ملائکه مانند دارد . آنکاه شرح کاملی از آنچه که می دید بیان می نمود که کاملاً شبیه با تصویر ملائکه بود .

این اظهارات طفل کنت را مسرور و آنرا دلیل موهبت الهی در وصول بمقصود دانستند

در این موقع پدر طفل خواست به استعانت این تنگ و مناظر مشهوده آن بداند که در آن موقع دختر ارشدش چه می کند . کنت مجدداً طفل را در تحت تأثیر دستپاش قرار داده و طفل هم در اثر مانیتیزم اظهار داشت که خواهر ارشدش در این موقع در خانه که محل سکنای آنها بوده از پله های اطاق سرازیر شده . و یکی دیگر از برادرانش را در حیاط در آغوش گرفته است . در صورتی که این برادر تاکنون چندین صد فرسخ از خواهرش دور بوده است . و این قضیه بنظر حضار وقوع و صحت آن غیر ممکن آمد . کنت کا کلیسترو بدین اینکه تردید حضار خاطر او را مشوب سازد نصیحت کرد که برای تصدیق صحت قضیه یکی از حضار را بخانه آنشخص اعزام دارند . و آنها هم برای

فهم قضیه یکی از حضار را اعزام و در نتیجه معلوم شد که جوانی را که خواهرش در آغوش گرفته است . برادری است که از ممالک خارجه در آن موقع وارد شده است .

لذا تهنیت هائی از حضار به کنت ابلاغ . و مشارالیه هم مشغول عملیات دیگری جهت خبره کردن انظار حضار گردید .

در باب وسائلیکه سبب خواب مانیتیکی میشود : (١)

یکم اسله وارده از قاهره مصر در سال ١٨٦٠ میلادی ما را مستحضر می سازد طرزی را که جادوگرهای مصری برای حصول خواب مانیتیکی استعمال می کردند :

١ - غالباً بشقاب سفید چینی را گرفته که در وسط آن دو مثلث درهم رفته ترسیم گشته . که در فواصل آن مثلثات اشکان هندسی از کلمات سحر آمیز (٢) تشکیل گردیده است . برای اینکه تمرکز نگاه در یک نقطه معینی محدود گردد . و پس از آن برای افزایش تلاًؤ سطح بشقاب کمی روغن زیتون در وسط آن می ریزند . معمولاً برای امتحانات مانیتیزمی شخص جوانی را انتخاب . و دقت وی را جلب بوسط آن دو مثلث نموده . پس از چهار پنج دقیقه بنظر (سوژه) - آت (٣) یکنقطه سیاهی در وسط بشقاب می آید . و این نقطه کم کم بزرگ می شود و به اشکال مختلفه تغییر شکل می دهد و به پرواز در می آید . و بعضی شیوخ در موقع خواب مانیتیکی استعمال حجاب بلوری می نمایند و داخل آنرا برای جلب دقت روغن ریخته روشن می نمایند .

٢ - وسیله دیگر برای خواب مانیتیکی - در کف دست با ماده رنگی یا سیاه دائره ترسیم میکنند و مرکز دایره را هم سیاه مینمایند . پس از چند دقیقه که چشم بآن خیره گردید تولید خستگی نموده و پلکها سرعت بهم خورده و اضطرابی در چشم حاصل و بزودی بجای خستگی خواب تولید و یکقسم بی حسی حاصل میشود .

٣ - طریق دیگر - در روی مزه یا رچه سفیدی میکشند . و تنک بلور
Sujet - ٣
Cabalistique - ٢
Magnétique - ١

پر آبی قرار میدهند و در عقب آن چراغ کوچک روشنی قرار میدهند . و در چند قدم فاصله آلت را براحتی می نشانند و دقت وی را بطرف نقطه روشن آن جلب مینمایند . پس از چند دقیقه سنگینی در پلک هایش حاصل و چشمها در نتیجه خیرگی بسته میشود و خواب مبیاید و اغلب برای تکمیل عمل بخوابات معطری هم می سوزانند .

٤ - ایضاً خواب مانیتیکی بوسیله (پاس یا حرکات دست) روی میدهد و این طریقه معموله متداوله منظمه ایست که عمل میکنند .

همینکه با (آلت یا معمول) خود موافق گشتید که او را بخوابانید در محلی که میخواهید این عمل را انجام دهید باید خارج از اغیار و اشخاص دیگری بوده . و در صورت لزوم بیش از یکنفر نباشد . آنهم بشرطیکه تمام فکر و خیال خود را بدور ریخته و با خیال شما در موفقیت و رسیدن بمقصود همفکر شود . قبل از اقدام بعمل احتیاطات لازمه را بعمل آورید از اینکه آزادی حرکات شما بر قرار و محل مذکور نه خیلی گرم و نه خیلی سرد باشد . و ضمناً قسمی نمائید که در موقع عمل اشخاص دیگری نیایند و مزاحم حال شما شوند .

و مریض یا آلت مذکور را کاملاً راحت نگهدارید . و در مقابل او در یک صندلی بلندتری قرار گیرید . و از مشارالیه خواهش کنید که خود را به اراده شما وا گذارد و بچیز دیگری فکر نکند . و اگر عمل مانیتیزم تاثیرات مخصوصی در او نمود نترسد . انگشتان ابهامش را بین انگشتان خود گرفته . شکلی که داخل انگشتان شما حس و لمس کند انگشتان مشارالیه را . نظر ثاقب خود را در چشمان او خیره نمائید .

چند دقیقه بهمین حالت بمانید تا حس کنید که حرارت مساوی بین انگشتان او و شما حاصل شده بعد دست خود را بکشید . و در حالتیکه دست را بعد میبرید از راست بچپ بگردانید . بقسمی که کف آن بطرف خارج باشد . بعد دست ها را بلند کنید تا به بالای سر مریض برده و در روی شانهایش دقیقه نگاهدارید . بعد آنها را حرکت میدهید و به آهستگی بطول بازو تا نوک انگشتان

میکشید که بلائیت آنرا لمس کنید . پس از آنکه این عمل پنج یا شش دفعه تجدید گردید مجدداً دست ها را بالای سر مریض قرار داده لحظه نگه میدارید و به آهستگی حرکت میدهید . تا از مقابل چهره او بفاصله دو انگشت میگذرانید . و نا برابر ناف مشار الیه میکشید و دو دقیقه در آنجا نگه میدارید . و باز از آنجا سرا زیر میکنید تا بزائویش میرسانید و از آنجا تا انتهای پاهایش میکشید . و ممکن است پس از پاس های اولیه از پاس دوم که کشیدن دست از سر تا روی ناف بوده معاف دارید . دکتر ژ - لوئی - با موفقیت اسباب گردنده را در موقع خواب مانیتیکی استعمال میکرد موسوم به (آئینه آلوت آلوئت ۱) .

وقتی که آنرا ب حرکت می آورد شعاع بغنی وجوه آن در آن واحد می توانست اشخاصی را که گرد هم جمعند و نگاه خود را ثابتاً به آن دوخته اند به خوابانند .

در باب جاذبیت : (۲)

يك جسم قابل جذب جسمی است که قوا و ذرات مادی آن که مطیع این قوا هستند موافق و در تحت تاثیر بعضی حواس معینه قرار گرفته اند . برای اینکه خوب بفهمیم حالت یکجسم قابل جذب را . به بعضی امثالی که به آن آشنا هستیم می پردازیم .

فرض میکنیم که آبی را از بالای صفحه متعابلی میریزیم . این آب جاری خواهد شد تا انتهای آن صفحه برسد . جریانی که از این عمل تولید می شود میتوان آنرا با يك جریان الکتریکی مقایسه نمود . چه پیل ثابت آن از نقطه ایست که آب جاری شده و جریان الکتریکی هم بهمین نحو است .

پس پیل ثابت آن از نقطه ایست که فشار جریان آب بیشتر . و پیل منفی آن محلی است که فشار جریان کمتر است .

جسم انسانی که تحت تاثیر تعادل است . یعنی بازیچه قوای فعل و انفعال است نمی تواند از قانون جاذبیت خارج گردد .

۱ - Miroir à Alouette . ۲ - de la Polarite .

در دوره ماهم مسبو ریشمباخ اولین شخصی است که اوقات خود را صرف قوای جاذبیت انسانی نموده و از موفقیت خود در تحصیل آن مفاخرت میکرد . مشار الیه برای امتحانات خود طبیعتاً اشخاص پریشان خالی را انتخاب میکرد . و آنها را با حال بیداری و بدون اینکه مانیتیزم نماید در اطاق تاریکی قرار میداد . پس از چند دقیقه آن اشخاص میدیدند اشبائی که در اطراف آنها است . منور شده و روشنائی مذکور هم از خود آنها خارج گردیده است .

و این جاذبیت در وضعیت اشخاص تفاوت مبر کرده . چه بعضی اوقات نور مذکور مبهم و غیر الوان بوده و گاهی کاملاً آشکار و به الوان آبی یا زرد قرمز رنگ بوده .

اقدام به این تجربیات سهل و سرمایه برای موفقیت جز تحمل و برد باری نمیخواهد . معذک همه کس شایسته حصول این الوان نیست .

يك قانون فیزیکی بما تعلیم میدهد : که قطب های هم اسم يك آهن روائی خود را دفع و قطبهای هم نام ظرف مخالف خود را جذب مینمایند .

و این همان قوه ایست که در مانیتیزم حیوانی حاصل میشود . یعنی وقتی که شما دست راست خود را جلوی سینه یا پیشانی شخصی قرار میدهید علامت دفع است . و اگر همین دست راست را در میان شانه ها و قفای آن شخص قرار دهید علامت جذب است .

و بعکس با دست چپ تاثیرات مانیتیکی در شخص تاثیر مخالف ظاهر میسازد بدینمعنی که جذب از طرف پیشانی و دفع از قفا و پشت سر حاصل میشود .

نتایج قرینه و مشابهی حاصل خواهد شد اگر دست را از طرف یا قرار دهند یا بوسیله پیل یا بوسیله ماشین الکتریکی و حتی بوسیله يك گاهی هر چه باشد .

ولی قوه جذب و دفع که در آهنربا خیلی حساس است برای عضو انسانی جز علامت ثانوی چیز دیگری نیست .

چه هنگامیکه در یکی از قسمتهای بدن شبئی را که دارای همان قوه جاذبیت

باشد مواجه سازند علامت دفع ظاهر میشود که آثار آن عبارتست :

از احساس حرارت و ناراحتی . تحریکات عصبانی . ریزش خون که غالباً از قرمزی پوست بدن تشخیص داده میشود . انقباض عضو بدن . و اگر عمل مذکور بطول انجامد و شخص مذکور کاملاً حساس باشد اثرات يك خواب (هیپنوتیکی) بیش یا کم عمیقی در وی ظاهر میشود . و چنین عملی موسوم بعمل دفع است . (۱) یعنی عمل قطب های هم اسم . و عمل جذب (۲) نتیجه حاصله از عملیات مخالف فعل دفع است و تأثیر آن :

حس خنکی و سلامتی است که اعصاب را منقبض میسازد . و دوران خون را آهسته و منظم میکند . و در نتیجه اعضاء بدن را بطرف رخوت و سستی می برد این نوع تجربیات با وسائل مختصری انجام میگیرد . بشرط آنکه شخص مانیتیزم شونده [یا مانیتیزه] را در تحت اختیار خود داشته باشند . و این قبیل اشخاص هم در میان جمعیت وجود دارند .

[مسیو هراس بلتیه] که دارای مقام ارجمندی در تجربیات قوای مانیتیزمی گردیده . حکایت میکرد واقعه را که بین مشار الیه و مادمازل X . پیش آمده بود : این دختر در قریه مسکن داشت و چون سایر دهاتی ها در عین حال هم خوش باور و هم بی اعتماد بود . زیرا برای او علم مانیتیزم و هیپنوتیزم چون میوه قدغن شده بود که از نزدیکی به آن خوفناک بود . و از طرفی هم آثار مسموعه و عطر نا محدود این میوه قدغن شده قوای ویرا تحت تأثیر خود آورده . و از شدت اشتیاق نمیتوانست خود داری نماید .

و مایل بود در یکی از عملیات جادوگری مشار الیه حضور بهم رساند . تا پس از چندی مصمم گشته و روزی بسالون شخص مذکور حاضر . و پیر مرد مذکور در همان صندلی که قرار گرفته بود با تبسمی ویرا پذیرائی نمود . کلفت مشار الیه ویکتوریا نام در آن سالون مشغول ياك کردن سبزی جات و غیره بود .

۱ - Action Tsonom . ۲ - Action Hétéronom .



مسیو پلتیه با مشغولیت خاطر دست دراز و شلغم ياك کرده را از بین سبزیجات بر داشته و از طرف ساقه قطع شده اش در مقابل چشمان دختر گرفت . مادمازل هم بنحو تمسخر بنای خندیدن را گذاشته . معذک پس از چند دقیقه کاملاً بخواب رفته بود .

ویکتوریا با آنکه آنچه را می دیدید نمی فهمید متناوباً به دختر خواب رفته و شلغم و آفایش با حالت خوفی ناظر بود و میدید که آفایش بارضایت خاطر و خبلی آرام عملیات خویش مشغول است

ش (۱) داکتر بلتیه و کلفتش و ماد موازل X .

بعدهم شلغم را برگردانیده و مجدداً از طرف ریشه اش گرفت مقابل پیشانی دختر در محلی که سابقاً قرار داده بود و دختر بزودی بیدار گشت . و باسری افکنده و شرمناک از اینکه در مقابل شلغمی نتوانسته مقاومت نموده و نخواهد بخانه اش مراجعت نمود . کلفت مذکوره هم اظهار داشت حاضر نیست شلغمی را که باعث خواب و بیداری شخصی شود در تهیه غذا بکار برده و مصرف نماید . چرا که نمیدانست چه علتی باعث آن شده است .

ولی مسیو پلتیه علت آنرا بخوبی میدانست که طرف ساقه آن مثبت است چون پیشانی . در صورتیکه طرف ریشه آن منفی است . بدین لحاظ در وهله اول فعل دفع و در وهله ثانی عمل جذب واقع گشته .

در باب علم مانیتیزم و طب :

اقدام به تجربیات مانیتیزمی اگر بقصد معالجه کردن و شفا دادن و تسکین درد و المی نباشد . پس مقصد مزبور عبارت خواهد بود از استخدام یکی از بزرگترین قوای طبیعت برفع حوائج خود بسندی .

تنها مقصد از فرا گرفتن علم مانیتیزم باید برای معالجه کردن باشد . برای نیل به آن شخص مانیتیزر باید دارای روح و جسم سالمی باشد . و اگر مانیتیزر دارای اخلاق معتدلی نباشد (و اخلاق خوب در اشخاص خود بسند و متکبر وجود ندارد) پس چگونه میتواند امیدوار باشد که مریض دیگری را معالجه نماید . و این قضیه مثل کوری نگر عصا کش کور دگر شود گردد و هر دو بگودالی فرو خواهند رفت .

هواجس نفسانی و تقایص اخلاقی نه تنها مانعی است که شخص مانیتیزر میتواند ظاهر سازد . بلکه چون سایر اشخاص ممکن است شخص مریض وخسته باشد . در چنین صورتی به شخص مریضی که تحت اختیار اوست نه فقط هیجانات و تاثیرات ناسارکاری باقی خواهد گذاشت . بلکه از خود ذرات ناسالمی را منتشر خواهد کرد که در نتیجه آن ذرات بوجود مریض هم سرایت کرده و ویرا نیز مسموم خواهد ساخت .

شرط ثانی يك نفر مانیتیزر خوب اینست . بدو آبرای جریان حاد عصبانی بوده و بعد هم پوست بدن مشاراله هادی خوبی برای قوه عصبانیت باشد . چه که بتحقیق پیوسته اگر پوست بدن هادی خوبی نباشد . حتی داشتن جریانات خیلی تند عصبانیت هم ممکن نیست تاثیرات خارجی منظمی از خود بمریض رسانیده و او را در تحت تاثیر (فلوئید ۱) یا سیلان خارجی خود بیاورد .
مقصود از فلوئید یاسیلان چیست ؟ - آیا ماده یا قوه است ؟
نه هیچکدام نیست .

Fluide

مقصود از آن ماده سیاله است بحال نامرئی . و درعین حال ماده و قوه را شامل است .

حالت این سیال تمیز داده میشود بواسطه حرکات و تحویل ذرات از ماده بخاری یا مشمع قوسی که بین دو ذغال الکتریکی میدرخشد . در صورتیکه الکتریسیت که خودش قوه مادی است ماده سیال نیست . و همچنین ذغالی که مبدل بحرارت و بخار شده و جسم جامدی است ماده سیال نیست .

پس مقصود از فلوئید و ماده سیال مانیتیکی عبارت شد از ماده بحال تشمع و درحرکت از تحویل ذرات .

برای اینکه مانیتیزر در عمل خود موفقیت حاصل . و سیال مانیتیکی را بشخص [مانیتیزه ۱] مانیتیزم شونده به بهترین طرز برساند . باید معرفت کاملی بحال او داشته باشد . زیرا شخص مانیتیزه بیش از آلتی در دست مانیتیزر نیست . پس درینصورت بهتر آنست که مشاراله از علم طب مطلع . و از تشریح باخبر و نیز عالم بعلم (فیزیولوژی) و علم امراض و حفظالصحه باشد .

مقصود از شرح اطلاعات فوق نه آنست که چنین شخصی دارای دیپلم از فاکولته طبی باشد . بلکه معرفت بعلم طب داشته و عملیاتی که میکند از روی بصیرت و تعقل باشد .

و دیگر از مزایای شخص مانیتیزر اینست که مالک بعضی خصایص و عواطف اخلاقی باشد . از جمله دارای راحتی خیال . و استقامت . و صبر . و عدم استفاده در موقع عملیات مانیتیزمی بوده .

و گاهی اتفاق می افتد مریضی را که شخص مانیتیزر در تحت معالجه خود گرفته بحرانهای سخت و اضطراب آوری را در مریض ظاهر سازد . حتی آنکه یاس از سلامتی و خوف از بروز مرگ برود .

معذک شخص معالج باید قسمی با بصیرت رفتار نماید . و تشخیص دهد که باچه بحرانی مواجه است که باید مریض خود را در حال بحرانی نگهدارد یا در

رفع آن بکوشد .

شرایط لازمه بلا فصل مانیتیزم کردن از این قرار است :

شخصی که میخواهد حرفه خود را مانیتیزم کردن قرار دهد . باید کم بخوابد آنهم در رختخواب خشنی که خیلی یوشیده نباشد .

در موقع خواب هم مرجحاً سر را بطرف شمال و پاها را بطرف جنوب قرار داده و از دست راست بخوابد . چه این طریق در جریاناتی که در مغناطیس زمین دور میزند شایسته ترین وضعیتی است برای مانیتیزم شدن . و نیز قوای از دست رفته روز مجدداً بحال اول عود و راحت تر هم میخوابد .

اطاق اگر سرد نباشد باید خذک باشد . و در روز کاملاً هوای اطاق تجدید گشته و چیزهایی که بوی تند داشته باشد در اطاق قرار ندهند .

از جمله اقسام گلها و عطریات و حیوانات و مواد تشریحی و مرضی و غیره . قبل از خواب شخص مانیتیزم نباید چیزهای مهیج بخورد و بیاشامد . از قبیل الکل . چای . قهوه و توتون و غیره . غذایش مکفی باشد ولی نه بافراط . بهتر آن خواهد بود که به اغذیه نباتی عادت گردد مخصوصاً در بهار و پائیز . و در آب و هواهای مرطوب در زمستان مقدار زیادی روغن زیتون و کره و چربی یا گوشت چربی دار مصرف نماید . از قبیل مرغهای اهلی و غیره .

و در تمام فصول خوردن ماهی از لوازم است . بعلمت مقدار فسفر زیادی که دارد . تخم و شیر و سبزیجات و میوهجات اساس اغذیه او را تشکیل میدهد معذک از کلم و پیاز و امثالها و سایر ادویهجات تند و تیز اجتناب نماید . و از گوشت های قوی که هضم آن مشکل باشد . از قبیل گوشت گاو و خوک نیز دوری جوید .

مانیتیزم کامل بایستی دارای عفت نفس باشد . و از عشق و علاقه دوری جوید زیرا عشق ورزی عملی است که تأثیرات خارجی آن زیاد و باعث تنزل قوای او میگردد . و حتی از هر کار خسته کننده تدریجی باید اجتناب ورزد . از قبیل اموراتی که باعث تهیج شدید و مکرر گردد . ولی هیچگاه نباید بدون

سعی و عمل وقت خود را تلف کرده بلکه باید متناوباً آنرا صرف کارهای فکری و جسمی نماید . با اجرای همه این دستورات معذک شخص مانیتیزم همیشه موفق نمیشود بمعالجه مرضی که طرف رجوع او هستند .

چه بعضی مرضی هستند که با هر نوع جدیتی نمیتوان موفق بمعالجه آنان گردید زیرا بعضی از آنها مخصوصاً نمیخواهند معالجه شوند . و معذک با هر نوع مقاومتی که در جلوگیری از معالجه شدن نمایند . باید آنرا معالجه کرد . و بهترین راه اینست که چندی آنان را بحال ناخوشی خویش باز گذارند تا آنکه شدت رنج و تعب آن ها را خسته کرده و مصمم بقبول معالجه گردند .

بطور حتم وقتی مرضی نزد مانیتیزم حاضر میگردد باید بتمام معنی اطمینان کامل بشخص او داشته باشد . و نقطه بنقطه جزئیات دستور این طیب روحانی را اجرا نماید . و از هر قبیل معالجات و دستورات خارجی اجتناب نماید . چه که اغلب معالجات دواخانه مخالفند با تأثیرات مانیتیزمی .

بعلاوه باید که با صبر و سکون و اطمینان خاطر منتظر تأثیرات مانیتیزمی گردید و هرگز تأثیر آن بیهوده نباشد .

در باب حرکات مانیتیکی :

حرکات مانیتیکی عبارتست از : وضع دست یا نهادن آن (۱) - حرکت یا (پاس) - نفخه دمیدن با نفس (۲) خواه ساده خواه مکرر خواه مخلوط .

وضع - عبارتست از قرار دادن یکجریان نافذی در روی یکجسم هادی بطریق نوك . مثل نوك انگشتان . یا تمام انگشتان که متصل شده باشند نوك آنرا در محلی قرار دهند . نهادن کف دست تأثیرش کمتر است .

حرکت یا پاس - عبارتست از عبور دادن دست با حرکات آهسته نزدیک سطح پوست بدن یا روی لباس [چه یکی از خصایص اولیه مانیتیزم در روی مریض عبارت از اینست که حرکت دست چه بر روی بدن و چه با لباس فرقی ندارد .

و مجبور از کندن لباس نیست که تحت تاثیر واقع شود] .

بوسیله حرکت طولی بسهولت موفق بخواباندن و بحرکت منحرف موفق به بیدار کردن میگردند . به این طریق که آنرا از راست به چپ و از چپ بر راست حرکت دهند .

حرکت طولی باید همیشه در یکخط باشد و وقتیکه اینحرکت بانتهای رسیدن بایستی نوك انگشتان را تکان داده و باز انگشتان را بمحل اولیه بالا برده و مجدداً شروع بحرکت طولی دیگر با چالائی ولی بملایمت نمود .

نفس یا نفخه - دارای قوه قوانائیت و بر دو نوع است : نفس گرم یا سرد .

نفس گرم : در موقع عمل مانیتیزم از روی لباس صورت میگیرد . بدین نحو که نفس عمیق و طولانی میکشند . چنانچه بخواهند انگشتان خود را گرم نمایند . در این حالت تاثیر آن در مریض قوی است .

نفس سرد : آنست که از یکفاصله به نقطه معینی کشیده شود . چنانچه بخواهند شمع را در یک فاصله معینی خواموش کنند . تاثیر این عمل هم قوی است **نگاه** - همچنین بواسطه نظر هم عمل مانیتیکی را میتوان حاصل کرد . چه چشم هم که مستور از قوس مزگان است تشکیل یکمرکز و نوکی را داده . و توجه بآن تاثیرات قابل ملاحظه را می بخشد .

شایسته است که در این قسمت مانیتیزرها توجه شایانی فرمایند . و در این عمل ورزش نموده که نتایج نیکوئی حاصل خواهند کرد . و این عمل تاثیر همان عملی را دارد که مار در موقع ربودن شکار خویش بکار می بندد . و ما بطور اختصار در تاثیر نگاه ما رقصه خرگوشی را شرح میدهم که استماع آن خارج از تفریح نیست .

در باغ نباتات خرگوشی که قصه آن جالب دقت و از زندگی آزاد در مزارع بواسطه دست های فداری ربوده شده بود . و برا برای تغذیه ازدهائی از باغ نباتات به باغ وحش آورده بودند . مثل سایر همچنان خود که هر روز طعمه بلع

ازدها بودند او را هم در قفس مسکن مار رها کردند . و مار وقتیکه شکار زنده را دید حرکتی بخویش داده و به آهستگی چین های جسم مواخش بحرکت آمده . و شکاری را که برای بلعش آماده شده بود نگاه میکرد . بدو قربانی بیچاره بحالت ترس و وحشت سراسیمه بلرزش در آمده . ولی چون طبیعتاً حیوان شجاعی بود رعبی بخود راه نداده و با کمال جرئت در مقابل قوه جاذبه دشمن خود مقاومت نمود . و هنگامیکه مستحفظین مار مشغول تماشای این منظره بودند ملاحظه نمودند که آنخرگوش جستی در قفس زده و چون شیطان خشمگین به تقلا و دست و پا زدن و دفاع از زندگی خویش مشغول گشت . و ازدها هم از این دفاع غیر منتظره باحال تعجب و خوفناک جای خویش را بخصم خود واگذار و بدور خود چنبره زده و آنروز را بدون غذائی بسر برد . و در نتیجه این دفاع که خرگوش از خویش و تأثیری که در حصار نمود زندگی او را به آزادی بوی واگذار کردند و او هم ایام خوشی را بمصاحبت سک باغبان بسر میبرد .

یکی از عوامل مسببه مانیتیکی **باکه مسمر (۱)** رامیتوان ذکر نمود که عبارتست از طرف چوبی بزرگی که در داخل آن بطری های آب مانیتیزم شده متصل به یکدیگر چیده شده و غوطه ور درآیند . و دارای حلقه های آهنی است که طنابی بهر یک از آن ها وصل است . و این طناب ها را مرضی بین دستهای خویش میگیرند . و برای اینکه قوس مانیتیکی در جمعیت مرضی بهتر تاثیر بخشد دائره وار چون زنجیر یکدیگر متصل و نزدیک هم می نشینند .

پوئی سگور - در یکی ازدهات (بوزانسی) درخت مغروسی را مانیتیزم نموده و مرضی که برای معالجه میآمدند در روی نیمکت های سنگی که در اطراف درخت زده بودند شکل زنجیری دائره وار نشسته و هر کدام قسمت رنجور بدن را به طناب هائی که بدرخت بسته شده بود می بستند . و شست یا های یکدیگر را گرفته و منتظر معالجه شدن می نشستند . نتیج مهمی از این عمل ظاهر می گشت . زیرا پس از مدتی که مرضی در این حالت بودند موفق بسلامتی حال خود می گشتند .

در باب وسیله معرفت قابل تاثیر بودن سوژه یا آلت برای مانیتیزم شدن :

این طریقه موسوم است بطریقه عصص شناسی یا (فرسکپییک ۲) وبتازکی فهمیده شده :

شخصی را که بخواهیم تحت امتحان و آزمایش عملیات مانیتیکی قرار دهیم تقاضا می کنیم که درجلو ما به ایستد . و خودرا درعقب او قرار داده و بطور خفیفی دودست بازخودرا روی شانه های او قرار می دهیم . حتی الامکان نزدیک (شوک ظهری) به نخویکه انگشتان ما منتهی بطرف ثاب داخلی حفره فوق شوکی شود . پس از ۳۰ یا ۴۰ ثانیه که ازوضع انگشتان گذشت . غالباً (سوژه یا آلت) باینکه از نتایجی که مامی خواهیم بگیریم مستحضر نیست . احساس یکجس حرارت بیش یا کمی را درآقسمت از بدن می نماید که متدرجاً بتمام بدن سرایت مینماید و بعضی اوقات لرزه هم درآقسمت از بدن که دست ما اصابت کرده حاصل می گردد . یا آنکه حس سنگینی و یا حس رطوبت و سردی را درخود می نماید . هنگامیکه بایکچنین شخص قابل تأثیری مواجه شویم . زمانیکه دست خود را

عقب کشیم حس می کند که کاملاً بطرف عقب کشیده شده و این حالت جذب بقسمی بغتی است که تعادل را از دست داده و اگر نگاهش ندارند خواهد افتاد . همین علامت جذب می تواند بدون اصابت هم حاصل گردد وقتی که مادستهایمان را مواجه شانه هایش قرار دهیم بفواصل مختلفی از چند سانتیمتر تا چند متر .

درایتموقع شخص مذکور احساس حرارت صادره از دست ما را نموده . و هر دفعه که محل دست خودرا با آهستگی تغییر می دهیم او تصور می کند که رشته هائی او را بطرف ما می کشد . و تمام این تأثیرات در روی لباس ظاهر میشود . بنابراین هیچ محتاج لغت کردن آنشخص برای امتحان مانیتیکی نیستیم .

و این حرکت را نیز میتوان بهرکس امتحان نمود . بدون اینکه او ازمنبع این تأثیر باخبر شود . و یا اینکه از نیت کسیکه مقصودش امتحان حساسیت او است باخبر گردد .

و این اثر طبیعی که مبنای آن عبارت از آزمایش حرکات مانیتیکی است پیدایش آنرا مدیون اتفاقاتیم . چه که روزی بایکی ازرقفا مشغول گردش در کنار جاده بودیم . و ملاحظه ایاب و ذهاب یک حشره را می کردیم رفیق ما بطرف جلو خم شد و یکحرکت غیر ارادی مارا وادار کرد باینکه دست خود را روی شانه ها و نزدیک ققای او قرار دهیم . مشارالیه بافریادی برگشت و به تندی گفت مرا با سبگار خود سوزانید . دستتان را بکشید . و من بلائمت باو ثابت کردم که ابداً سیگاری دردست خود نداشتم که او را بسوزانم . و برای اینکه خیال او را بهتر راحت سازم مجدداً دستهارا به پشت او قرار دادم و باز همان تأثیر در وی ظاهر گشت . بعلاوه همینکه دست خودرا از وی برداشتم دیدم که بهقهرارفت و بعقب افتاده و ما برای امتحان این عمل را درینجاه نفر دیگر از زن و مرد آزمایش کردیم و سی نفر آنها بدرجات مختلفه همان آثار و علائمی که در رفیقمان دیده شده بود . بروز دادند .

و درنتیجه امتحانات لاحقه ما توانستیم حکم بکنیم که کلیه اشخاص که در مواقع وضع دست چنین اثراتی را بروز می دهند اشخاص قابل مانیتیزم شدن می باشند .

و درصورتیکه مبنای کار خودرا عملیات ما قرار دهند می توانند موفق بیک رشته تجربیات گردند . و وقتیکه قابل تأثیر بودن شخص را فهمیدند . بدو مالش کوچکی درشرك ظهری او می دهند . و دست را در انتهای پشت کشیده و دو دقیقه نگاه می دارند . و اشخاص که کمی حساس باشند احساس خواب رفتگی در قسمت تحتانی بدن می نمایند . و همچنین حس ضعف درمفصل زانو و لرزشهای عصبانی در اشخاصی که قوه مقاومتشان بیشتر است دست می دهد .

و نیز حرکات صرعی ظاهر می سازند و بالاخره طوعاً و کرهاً بزانو درآمده می افتند . و برای اینکه ازهر ماساژی بهتر استفاده می شود اگر مقاومتی دروی ظاهر شد تجدید نمایند و اعصاب خاسره را باید از مرکز آن فشار داد . و این وضعیت

بیش از سه یا چهار دقیقه وقت نمیخواهد و محتاج هیچنوع اصطکاک دیگری برای تحصیل بعضی تلامات دیگر از قبیل انقباضات و فقدان حواس و غیره نمی گردند .
و غالباً بدون اینکه شخص مانیتیزم شده بخوابد تمام سؤالات جواب می دهد . و هر چه مقاومت بخرج دهد از تأثیر عامل و سؤال کننده جلوگیری نخواهد کرد . و در اینحالت خواباندن آنشخص سهل است . فقط کفایت می کند که دستی به پیشانی و دستی دیگر به پشت سر او قرار دهند و بخواب عمیقی مستغرق خواهدگشت

در باب مانیتیزم حیوانی :

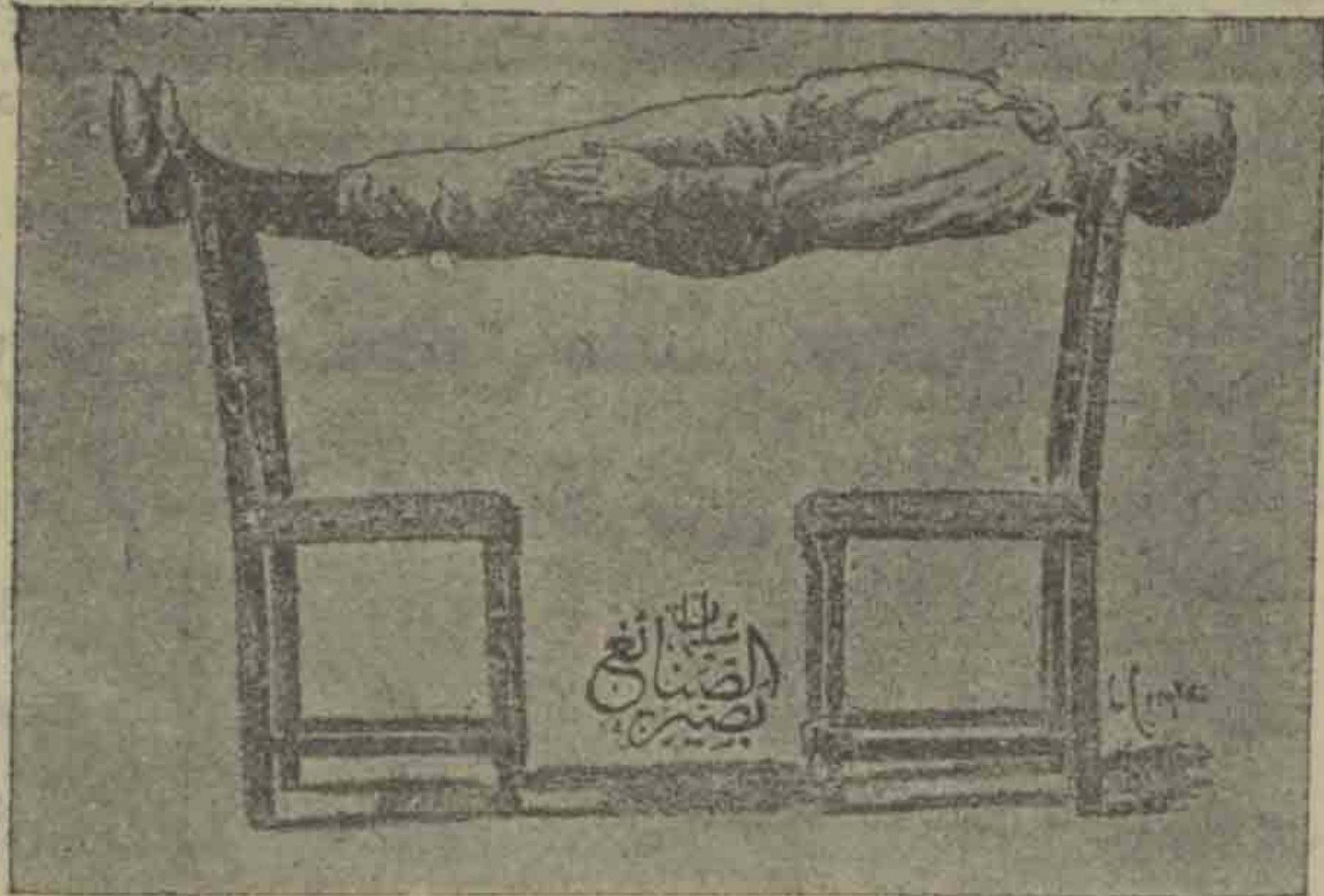
مقصود از مانیتیزم حیوانی مجموعه آثار و علائمی است که در شخص تولید خواب سمنامبولی (۱) می نماید . و آنرا سه دوره تقسیم کرده اند .
حالت کرخی یا (کاتالپسی ۲) حالت صرعی یا (لتارژی ۳) - و رونده خواب یا (سمنامبولیسم ۴) . و این طبقه بندی است که (دکتر لوئی وشارکو) باسرار مانیتیزم حیوانی قائل شده اند .

کاتالپسی یا حالت کرخ - بقول شاگردان شارکو اولین بروز مانیتیزم است و طریق وصول بان اینست که سوژه نگاهش را بشیئی درخشانی خیره نماید . یا بواسطه اهتزاز يك صدای رسائی . و یا بواسطه شمع نور الکتریک . و یا بوسیله پرژکتیل که در تاریکی جلب نگاه شخص را نماید حاصل می گردد . و بزودی سوژه بحالت کرخ درمی آید و اعضای او متعجب گشته و چشمانش باز مانده و در این حالت هیچ احساس خستگی نکرده . و بهر شکلی او را در آورند متاثر نمی گردد حتی می توانند

۱ - Somnambulique ۲ - Catalépsie ۳ - Léthargie

۴ - Somnambulisme

بدن او را
سوزن زده
و محلی را به
سوزانند . و
سوژه کرخ
شده در دست
عامل يك آلت
بلا اراده حقیقی
است و برای
بیدار کردنش



فقط مکفی است که عامل درمی چشمه نش بدهد . (شکل ۲ حالت کاتالپسی یا کرخ)
لتارژی یا حالت صرع - رویهم رفته باحالت کرخی فرق دارد . شخصیکه بحالت صرعی درمی آید . چشمانش بسته یا نیم بسته است . حلقه ها در بالا و در داخل در خلعجاند و نظر می آید که بخواب عمیقی فرو رفته . و اعضای ساکن و بیسختند بنحویکه بدن خوف می توانند آنرا بسوزانند و بکنند . و برای اینکه بخواهند شخصی را ازحالت کرخی بحالت صرعی در آورند مکفی است که چشمان باز او را بسته و پلکانش را بهم نهند .

سمنامبول - حالتی است که شخص کاملاً در تحت اختیار مانیتیزم کننده واقع میشود و دفعه باین حالت درمی آید . برای حصول حالت سمنامبولی اضافه بر اجرای عملیات فوق باتلقین هم حاصل میگردد . در حالت سمنامبولی فوه عضله شخص بطور قابل ملاحظه نمو می کند . و هر شخص قوی که درحالت سمنامبولی است قادر بمخالفت با اجرای احکامات صادره که باو داده می شود نیست و بزودی در تحت اراده يك وجود ضعیفی منکوب و مغلوب میگردد . درحالت سمنامبولی قوای باصره و سامعه و شامه یکحالت حساسیت فوق العاده پیدا می کند . شخصی ساکن (من پلبه) دختری داشت که امتحانات حیرت انگیزی ازیننهایی خود در حالت

خواب سمنامپولی می داد . چنانچه درپاریس درمقابل عده از حضار نمایش داد که مورد تصدیق عموم گشت . چه باچشمان بسته که پارچه ضخیمی روی او را گرفته بود میخواند و بازی ورق میکرد بدون اینکه اشتباه کند .

در باب امتحان مانیتیزم در روی حیوانات :

در کتاب (لافنتون) حکایاتی می بینیم که بوسیله او امتحانات متعدده از عده از حیوانات بعمل آمده . ویکی از آنها در سال ۱۸۴۳ در تالار والانتینو واقع گشته که کاملاً جلب دقت مینماید : می گوید - يك تازی شکاری کوچکي را بحضور معرفی نموده و اظهار کردم که این سگ هشت روز است که بمن داده شده بین حضار مجلس که هزار و پانصد نفر بودند عده بدین بودند که به این عملیات باور نمی کردند و اعتقادی به مانیتیزم نداشتند . و بهمین مناسبت همین که من شروع کردم به پاس دادن برای خواباندن آن حیوان . شلیک تمسخر و استهزا از حضار بلند گشت و عده برای اینکه دقت مرا بجانب دیگر جلب کنند مرا صدا میکردند .

معدالک من سگ را روی زانوی خود نگهداشته بایکدست پنجه های او را گرفته و بادیستی دیگر پاسی از سرتاوسط بدن حیوان می دادم . پس از چند دقیقه سکوت کاملی در تالار حکمفرما شده بود . زیرا دیدند سر سگ بطرفی متمایل گشته و بخواب عمیقی فرو رفته است . و من ضمناً پنجه های او را هم بحالت کاتالپسی یا کرخ در آورده در اینصورت بدن او را می کندم . ولی از حیوان هیچ حالت تأثیری ظاهر نمیکشت . او را روی یکصندلی انداختم بدون اینکه حرکتی از وی ظاهر شود . هفت تبری بطرف گوش او خالی شد . بدون اینکه حس استماعی از او ظاهر گردد . چند نفر آمدند و بتمام بدن او سنجاق فرو کردند ابداً متأثر نشده و حقیقتاً چون جسم جامدی افتاده بود .

و همینکه بیدارش کردم دو مرتبه بحالت جست و خیز و خوشحالی سابقش برگشت . و ده اغش را رو بهوا کرده و هر صدائی که می کردند سرش را به آنطرف بر میگرداند . پس باید تصدیق کرد که اینموضوع از يك مواضعه ساختگی حاصل نگشته . و عمل مانیتیزم

در روی حیوانات هم مؤثر است .
بعلاوه لافنتون از امتحانات و تجربیات مانیتیزمی که در روی سوسمار ها و کربه ها و شبرها نموده بحث می کند . و ما نمیتوانیم اقوال او را مشکوک دانیم . چه که امتحاناتش همگی درمقابل اجتماعاتی بوده است .

دکتر دانیلوسکی در نمره از مجله مانیتیزم خود در سال ۱۸۸۹

شرح مفیدی می دهد :

میگوید من خواب مغناطیسی را در حیوانات مختلفه بمعرض امتحان گذاشته ام . از قبیل مرغ خوک مار بز میچه آبی یا تمساح خرچنگ و خرچنگهای بزرگ دریائی و قورباغه و غیره . وسیله حصول باین امر سهل و ساده است . کافی است حیوانی را با فشاری بحالت بی حرکتی در آورند و پس از اینکه باین حالت عادی شد بی حسی کاملی در حیوان حاصل میشود . قورباغه در موقع عملیات مانیتیزمی هر نوع حرکات دردناکی باو وارد شود مخالفت و عکس العملی از خود بروز نمی دهد . با کفر فرم هم میتوان او را مدهوش ساخت بدون اینکه مقاومت نماید . و اگر باتکه کاغذی دماغ او را بگیرند همینکه آثار خستگی در او مشهود شود تشنجی در او حاصل می گردد و پس از افکندن کاغذ مجدداً باتنفس هوا بحالت اول بر میگردد .

بی حسی در مرغ نیمساعت و در خرچنگک دریائی بیست دقیقه و در سایر حیوانات ده تا پانزده دقیقه بطول می انجامد .

در سال ۱۶۴۶ (آنازیوس کیر شر آلمانی) موفق به مانیتیزم کردن جوجه ها شده بود . و طریقه متخذه او را تذکر می دهیم تا اشخاصی که مایل باشند بدینوسیله اقدام نمایند . جوجه که دست و پایش را بسته باشید روی زمین قرار دهید . حیوان مذکور همینکه حس عدم آزادی در خود نمود در صدد دفع بند و آزادی خود بر میآید بدین نحو که بالها و تمام جسم خود را در حرکت می آورد . ولی پس از اینکه فهمید کوشش در فرارش بیفایده و موفق نخواهد شد . راحت گشته و به اسیری تن در میدهد . و خود را در اختیار شما می گذارد در چنین موقعی با کج یا باماده ملونه

دیگری یکخط راست و مستقیمی که از مقابل چشم جوجه شروع شود کشیده و امتداد دهید.

بعد جوان را باز و آزادش کنید . در چنین حالی اگر او را ترغیب و تشویق کنید که برخواسته و به آزادی خود ادامه دهد باین حالت به پرش و جنبش لایق نیست و این علامت اینست که حیوان مذکور در تحت تأثیر مانیتیزم واقع گشته است .

کنستانتن بالاسا - در موقعی که بچشم اسب سرکشی بقوت نگاه می کرد و مالشهای ملایم و صلیب مانندی روی پیشانی حیوان می داد موفق میگشت او را ساکت ساخته و بدون هیچ مقاومتی تحت تسلط خود آورد . همین عمل را (باری) برای رام کردن درباره معیوتر و شریرترین اسبهای تخمی استعمال می کرد .

عملیات ذیل مصداق تازه در ثبوت مطالب مذکوره است :

در حضور هانری شاهزاده پروسی اسبی که متعلق بمدرسه بیطاری لیون بود . بدون اینکه دستی با او زنند در تحت مانیتیزم درآمد . در ابتدای عمل حرکات تدافعی که علامت رنج فوق العاده بود از خود ظاهر می ساخت . و هنگامیکه انگشتر مانیتیزم کننده بطرف حنجره حیوان اشاره شد بنا کرد بعطسه کردن . چنانچه تصور می رفت که درد گلو دارد . پس از کشتن حیوان درهمان محلی که انگشتر اشاره شده بود جراحت زیادی آشکار گشت . در تعقیب عملیات فوق الذکر می توان افعال بعضی عشایری را که برای رام کردن اسبهایشان بکار میبرند ذکر کرد . و آن اینست که دماغ اسبها را می گیرند و چند مرتبه در آن دم می دمند . و مسافرینی که شاهد قضیه بوده اند اظهار میدارند که در اینحال سرکش ترین اسبها چنین رام و مطیع صاحبان خود می گردند که در آتیه ممکن نیست آثاری از سرکشی در آنها ظاهر گردد .



در باب امتحان مانیتیزم در روی نباتات .

در امتحان مانیتیزم حیوانی در روی نباتات نتایج حقیقی قابل ملاحظه روی داده است :

امتحانی که بعرض میرسد بواسطه یکی از باغبانان بااطلاع (سن کانتین) موسوم بمسیو بیکارد بمعرض آزمایش آمده و عین قصه ایست که مشار الیه روایت نموده :

باتسلیم بوحدت اصول حیوانی در نزد کلبه موجودات منظمه که دیدار آنها وسیر درحالات آنان که ودایع طبیعتند ما را خیره و وادار بتحسین مینماید . تصمیم گرفتیم که امتحانی از تأثیر مانیتیزم حیوانی در روی نباتات نموده و نتایج حاصله را طرف دقت و توجه خویش قرار دهیم :

لذا شش قلعه گل سرخ را پیوند بخش درخت گل سرخ جنگلی زدم که پنج عدد آنها را به رشد طبیعی خویش واگذار . و ششمی را در موقع عمل صبح و عصر مانیتیزم کردم .

پس از پنج روز دیگر شاخه مانیتیزم شده رشدش ظاهر و شاخه آن به بیست سانتیمتر طول رسید . در صورتیکه ده روز بعد از آن رشد شاخه های پنج درخت دیگر بنحوی بود که تازه میخواست جوانه های آن سرزده و ظاهر شود . چنانچه در دهم ماه مه قلمه مانیتیزه دو جوانه بلند چهل سانتیمتری داشت که ده غنچه کرده بود . در صورتیکه ساقه های پنج درخت دیگر جوانه هائی بیش از ۵ تا ۱۰ سانتیمتر نداشتند و آثاری هم از غنچه در آنها ظاهر نبود .

بالاخره شاخه مانیتیزه در بیستم ماه مه گل سرخ قشنگی داده و اوراق گل بقسم قابل ملاحظه زیاد گشته و همچنین درشتی آنها دو برابر کلفتی گلهای مانیتیزه نشده بود . و همینکه دوره گل کردنش سپری شد من سر آنرا زدم . و مجدداً در ماه ژویه به ۴۲ سانتیمتر رسید و در آخر همان ماه هشت عدد گل سرخ دیگر داده و مجدداً در ۲۶ ماه اوت سر آنرا زدم . تا ۱۵ سانتیمتر رسید و مجدداً رشد کرده و دوازده

ساقه زد که دارای گل گشت .

اگر ترس از تطویل نبود آثار غریبی که بعضی از فقیر های هندی در این موضوع اعمال کرده اند . از قبیل عملیات مانیتیزمی بافاصله در روی حیوانات یا اجسام بی روح ودانه های مغروسه که بافاصله چند ساعت جوانه هائی زده ورشد آن بقدری سریع می شود که باندازه بوته های بلند می شود شرح داده و خاطر قارئین محترم خود را بعملیات آنها جلب میکردیم و مطالعینی که مایل باشند این قبیل عملیات مهمه را کاملاً اطلاع یابند بهتر آنست که بکتاب (مسافرت به ممالک فقیر ها) تألیف مسیو لوئی ژاکلیو (۱) قاضی قدیم شاندرناگر مراجعه فرمایند .

در باب مقصد مانیتیزم

تنها مقصود از معرفت علم مانیتیزم باید برای معالجه درد مندان باشد . چه که اقدام به تجربیات مانیتیزمی اگر بقصد صرف در راه عمومی نباشد اعمال این قوه است در راه منافع خود پسندی آنها قویترین قوای طبیعت . در صورت سوء استفاده رنج و صدمه آن بخود شخص عاید میشود . و طبیعت دیر یازود انتقام خود را از اشخاصی که قوای او را بدون لزوم در راه مقاصد شخصی صرف نمایند باز می گیرد

چه که افعال و اقوال و افکار شخص تولید تموجاتی در جو محیط زندگی او میکند . اگر این تموجات تولیدیه از نوع خیر است . برای کسی که آنرا تولید نموده تأثیر خیر می کند .

و اگر شر است محصول شر آنرا خودش درو می کنند . و این قانون عدل الهی است .

مذکک اگر اظهار شود که مانیتیزم معالج کل امراض است بیان مبهمی بوده و بعلاوه (مسمر) هم همین عقیده را داشته است : میگوید - که مانیتیزم غالباً قادر

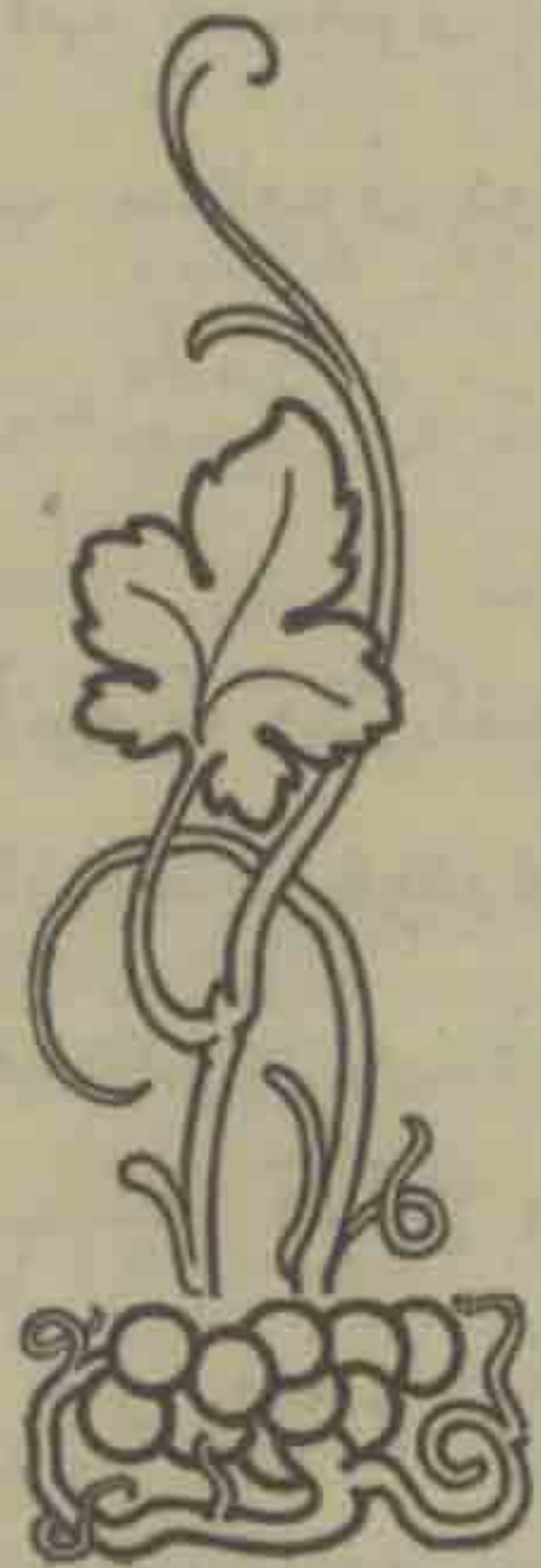
Voyage au pays des FaKirs charmeurs, par Louis

jacolliot

به تضعیف و کوچک کردن آلام روحی و جسمی بوده وهم می تواند معالجه اصلی يك مريض را عهده دار شود .

بهر حال نمی توان گفت که علم طب عمومی يك کلمه بیهوده ایست . و باید خط بطلان بر اسم اطبا کشید و آنانرا از صفحه علما و نیکوکاران عالم بشریت زایل کرد . (مسمر) میخواست به ثبوت رساند که بهترین وسیله وساده ترین طریق نگاهداری تعادل قوای جسمی مانه از راه داخل کردن سمبات تند و شدید برای تحریک یکجسمی است بلکه باید مستقیماً روی قوای که باعث حرکت و جنبش یکجسم بیجسی است اقدام نمود .

و این امر فقط بوسیله قوه [مانیتیزم] حاصل می گردد .



در بیان حالت خواب سمنامبولی (۱)؛

غرض از حالت خواب سمنامبولی چیست ؟

مقصود از سمنامبولیسم خواب مصنوعی حاصله بوسیله عملیات مانیتیزمی است. در این حالت [سوژه] اگر صدائی جز صدای عامل خود نشنود می توان او را طرف سؤال قرار داد و امتحاناتی در روی او بعمل آورد. در صورت موفقیت و اخذ نتیجه صلاح نیست در وهله اول او را خسته نمایند. زیرا شخصی که در این حالت است. می توان او را مثل يك آلتی دانست بامتها درجه حساسیت که یکچیز مختصر و بوجی میتواند او را ناراحت سازد. ولی باملایمت و صبر میشود او را يك (سوژه-آلت) قابل ملاحظه نمود.

بقول [بله] مانیتیزم بوسیله خواب سمنامبولی درمی از عوالم غیر مرئی بروی ما باز خواهد کرد اشخاصی که بخواب سمنامبولی درمی آیند بدون استعانت چشمها می بینند و این مسئله حتم است. و این علامت غریب و اثر عجیب موسوم به [دیده مکرر یا ضعف ۲ است]

مثل ذیل بهتر از هریبانی مثبت آنچه که قبلاً گفته ایم میباشد.

چون عصبانی و هیستریکی در یکی از جلسات خود را به ما معرفی کرد. و ما این امتحان را در روی او بعمل آوردیم. پس از خواباندن مشارالیه احتیاطاً برای ممانعت از دیدن مشارالیه نوارهایی از کاغذ چسب دار تشکیل و چشمهای او را محکم بستیم و روی آنها پارچه های هیدروفیلی و نوارهای ضخیم دیگر اضافه کردیم. آنگاه کتاب بازی را در مقابل مشارالیه گرفتیم که با کمال تهور بهتر و سلیس تر از حال طبیعی شروع بخواندن نمود.

۱ - Somnambulisme, ۲ - Double Vue

شخص در حالت سمنامبولیسم و خواب مصنوعی دارای قوه سامعه میشود که خارج از حدود حواس طبیعی است. و قضایائی که خیلی دور از محل گفتگو شود می شنود. حتی بعضی حوادث گذشته و آینده را می بیند.

اشخاصی که حرفه شان سمنامبول (۱) است یعنی بخواب مصنوعی می روند برای اینکه هر چه میگویند صحیح و عاری از صحت نباشد برگه را از شخصی که موضوع بحث است از سائل طلب و تقاضا میکنند که آنرا بدست گیرند. یعنی شبیه که طرف ارتباط مستقیم باشخص سؤال شده باشد. بهمین مناسبت است از شوهرانی که میخواهند اعمال و حرکات زنهای خود را طرف تفتیش قرار دهند دسته از موی سر او را میخواهند. و باچیزهای دیگری از قبیل ملبوس که روی بدن پوشیده شده یا انگشتر و حلقه گوشواره و غیره مخصوصاً مروارید.

شبی مذکور در دست سمنامبول تأثیر مخصوصی حاصل. جریان عصبانیت که معطوف باین تأثیر است او را وادار به يك ارتباط متحدی با (سوژه) میسازد. و وقتیکه این ارتباط برقرار گشت سمنامبول یقین دارد که در حالت اصطکاک با سوژه است. در این صورت در تمام دوره عمل میدانند که حریفش که طرف سؤال گشته چه می کند چه میگوید و چه فکر میکنند.

معذک خواندن افکار طرف توسط سمنامبول عموماً مشکل تر است از اقوال و افعال او. زیرا که تموجات فکری در صفحه طبیعت ظاهر نمی شود و تمرکز آن فقط در مخیله شخص متفکر باقی میماند مخصوصاً اگر آن شخص اخلاقاً و مدرکاً هم تفوق بر شخص سمنامبول داشته باشد.

همیشه هم نمیشود بسمنامبول اعتماد غیر محدود داشت اگرچه در بعضی مواقع از اشارات آنها میتوان استفاده کرد. آنها در صورتی است که قصد سوء استفاده از حالات مخصوصه آنها نداشته باشند. و حرکات غیر ملائمی که باعث خستگی او گردد مبادرت نوزند. و بایستی سؤال کننده آنقدر دارای فطانت و تعلیمات اخلاقی باشد که بداند در مواجهه با خواب سمنامبول چه نوع رفتار نماید.

در باب تلقین یا نشو گزستین (۱)

در حالت خواب سمنامبولیسم [سوژه] قابل اخذ هر نوع تلقینات مختلفه است .
که اولین و ساده ترین تلقین از این قرار است :

« شما خوابیده اید چشم را باز و بلند شده راه روید » وقتی که حکم شما را اجرا کرد . آنگاه با او می فهمانید که تغییر جنس و حرفه و شخصیت داده است . اگر زن باشد که تلقین گشته بدو او را در باغ با صفتی پراز گل و پرندگان گردش دهد . و در این صورت حالت مردی در او ظاهر و تمام حرکات و رفتارش مطابق شخصیتی است که به او میدهد . چنانچه اگر او را بجای یک نفر صاحب منصب سواره نظام صدا کنید . اینجاست در او رسمیت یافته و من بعد جوابی جز بنام جدیدش نمیدهد . مثلاً آبسنت خود را سفارش میدهد که حاضر سازند و قسمهایی که شایسته یک چنین حالتی است از او ابراز میشود . و باز می بینیم که به کوچکترین حکم عمدی از سرما می لرزد و یا قطرات درشت عرق از جبینش سرازیر می گردد در صورتیکه میزان هوا متوسط و محتاج به لرزیدن و عرق ریختن نیست .

گمان می کنیم اولین شخصی که تلقین سمنامبولیسم را به موقع عمل گذاشت (آه فارسی) بود . و وقتی که انگشتان خود را بطرف استیکان های آبی دراز میکرد در ذائقه شخص تلقین شده مبدل به بهترین شراب نادر الوجود می گردید . و حتی دیده شده که در بعضی [سوژه] ها قوه تلقین بی اندازه مؤثر گردیده . چنانچه سیب زمینی را بجای گلابی مطبوع و زردک را مثل عالیترین هلو ها خورده اند در اثر تلقین اگر تکه کاغذی را روی پوست بدن [سوژه] بچسبانند نتایج مادی یک مشمی را می نماید .

و این تلقینات صورت وقوع می یابد در هر لحظه که بخواهند اعم از اینکه [سوژه] در خواب یا بیداری باشد .

از جمله تجربیاتی است که هر کس بدون خوف از خطر و استهزاء می تواند

امتحان نماید . مثلاً [سوژه] را بتمام حرکات خنده دار و ادار نمایند در صورتیکه احکام صادره بایک نظمی داده شود :

علامت جذبه مذهبی تولید بهترین وضع را در شخص می نماید . و همچنین است که بواسطه تلقینات مکرره (سوژه) به اعلا مراتب حالب انجذاب واصل می گردد .

چنانچه بگوئید : شما صدای موسیقی ملکوتی را می شنوید . شما در بین ملائکه ها هستید . بمحض استماع این کلمات حالتی روحانی چهره اش را تابان نموده و اگر بگوئید شما خدا را می بینید . حالت توجهی با او رویداده و از حالت مادیت خارج و یک وجاهت و قشنگی ملکوتی که فوق هر نوع تقلیدات عالمانه باشد از او ظاهر می شود .

اگر به یک زنی تلقین کنند که فوراً غه یا ماری به بینید . می بینید که از ترس بجایش خشک شده یا غفلتاً شروع بفرار می نماید . اما باین امتحانات زشت نباید مبادرت جست . و بهتر آنست که همواره تلقین افکار فرح انگیزی را بنمایند .

در میان ساده ترین عملیات این موضوع را ذکر میکنیم که شخصی را با تلقین بجائی میخ کوب میکنند . یعنی او را مانع از خروج یک خط معینی می شوند یا اینکه قدغن می کنند عدد (۷) را نشناسد و حتی اسم خود را فراموش کند . و همچنین امتحان دیگری است که بتوسط دکتر شارکو در باب تلقین تصویری حکایت گشته .

پرفسر مذکور به یک زن جوانی کاغذ سفیدی را ارائه داده میگوید . این عکس من است آنرا شبیه می بینی ؟ زن پس از لحظه تانی جواب می دهد . آه بلی این عکس شما است میخواهد آنرا بمن مرحمت کنید . آنگاه پرفسر شکل سر و رنگ لباس آنرا به او نشان داده و در روح (سوژه) ثابت میکند کلیه خصوصیات و جزئیات تصویر خیالی را و بعد آنکاغذ را می گذارند در میان سایر اوراق روی میز و از او می پرسند که در روی آن میز چیزی که او می شناسد نمی بیند . و او از میان اوراق گسترده روی میز همان ورق را که بایک اشاره غیر مرئی از سایرین

در باب عمل مواد در فاصله:

دو نفر دکتر از اهل رشفر مسمی به (بورو - و بور) در سال ۱۸۸۵ همتی صرف تعیین تأثیر فلزات نمودند. و موفق به ثبوت تأثیر طبیعی دواهای حاصله از مواد مختلفه معدنی در (سوژه) چه در بیداری و چه در حال خواب گشتند. مثلا شیشه یدور دوپتاسیم را که به (سوژه) نزدیک میکردند حالت عطسه و خمیازه های مکرری حاصل می گشت. یا آنکه شیشه تریاک باعث خواب. و بعضی مایعات محتویه در شیشه ها نتایج مشابهی میدادند. حتی وقتیکه امتحان کننده از طبیعت آن مایع بیخبر بوده. اگر شیشه الکل را می گرفتند حالت مستی کاملی رخ میداد. و وقتیکه شیشه امانیاک را طرف او می بردند بهوش می آمده. چنانچه در موقعی اتفاق افتاد که سوژه خود را بزمین انداخته و از تأثیر مایعی باینجه های خود زمین را می کنده و در صدد بود دماغش را در سوراخ حفر شده داخل نماید. دکتر باحال امتحان و تعجب شیشه را مشاهده و معلوم شد که اشتباه کرده چه محتوی آن عصاره اسطوخودوس بود. و این قضیه ثابت کرد که (والرین) همان اثری را که در گربه مینماید در انسان هم می نماید. بهمین نحو شیشه کافور و عصاره کل نارنج حالت تسکین و عصاره بادام تلخ جذبه مذهبی را زیاد مینماید. باذکر این نتایج کشفیات دکتر لوئی ازین حد هم تجاوز نمود. چه که تحصیل او در تأثیر مواد بفاصله از ۸۶ ماده هم تجاوز کرده و به نتایج حیرت انگیزی رسیده است.

ویک کمیونی مرکب از پنج نفر عضو برای امتحان آثار حاصله آن تشکیل گردید. و اینست استنباط (دکتر برو آردل) عضو کمیسیون مذکور و مقدمترین عضو جامعه طبی فرانسه:

باینکه مسموعات در این قضیه شهرتی بسزا حاصل کرده معذک کسی نیست که باندازه دکتر لوئی در این امر پیشرفت کرده باشد. وانگهی دیگر بحث از این نیست که فقط اشخاص قابل هیپنوتیزم شدن باشند تا اینکه او را تحت تأثیر قرار دهند

ممتاز گشته بیرون کشیده و می گوید. بگیریبد این همان عکس شما است. در حالت بیداری هم (سوژه) همان امتحانات را تکرار می کند با وجود خنده حضار و انکار آنها. و این تلقین هم بر حسب حکم مانیتیزر تا چند روز بعد هم ادامه می یابد بعضی مثلهای دیگر هم در باب توهمات حاصله بهمان طریق که ذکر گشته بوسیله عده زیاد دیگری نقل گشته.

از جمله مواقع مشغول کننده قضیه امتحان یک گلوله مجوفی است که در بین دو انگشت می چرخانند و نتیجه اش اینست که در نظر بجای یکی دو تا می آید. طریقه فکری دیگر که خیلی جدی تر است امتحان ذیل بوده: چند نفر دکتر بقصد تحصیل قوه توهم از مقامات مربوطه اجازه گرفتند که شخص محکوم بمرگی را بوسیله خون گرفتن معدوم ساختند پس او را با چشمهای بسته بتالاری که محل وقوع این قضیه بود وارد کردند و یانیشتر به بازو و ساقهای سوراخهای کوچکی کردند و بقدری این سوراخها ریز بود که بدشواری خونی در روی پوست بدن او ظاهر گشت. ولی آن شخص مطمئن از اینکه رگهای او را باز کرده اند. و از طرفی هم استماع صدای شیر که آب از آن میریخت چنین تصور کرده بود که صدای خونی است که در لگن از او جاریست لذا حالت ضعفی در او عارض و عرق سرد و آفری از وی جاری و سرش خم گشته باحالت لرز و تشنجاتی که از خوف از او ظاهر گشت مرد و قاتل حقیقی و واقعی او تنها خیال واهی او بود. پس از ذکر بیانات فوق تلقین را می توان به این نحو ثابت نمود که عبارتست از: (خوش باوری به نهایت شدت درجه آن) و حالت بیحسی هم اگر طبیعی (سوژه) نباشد می توان حاصل کرد. و در چنین حالی عمل کامل گشته و بدون خوف و وحشتی میتوان کبریت مشتعلی را زیر دماغ یا چشمهای او گرفت و پوست بدنش را سوزن زد.



بلکه ممکن است اشخاص از يك ماده که در جسمشان نفوذ نکند و نیز هیچیک از خصائص و حالات طبیعی خود را از دست نداده و مسموم گردند. و از این حیث خطر بزرگی مشهود است. زیرا هر یک از ماها میتواند مظنون گردد که یکی از همشهریان خود را مقتول کرده.

بدون اینکه قادر بر اثبات بی گناهی خود گردد. و در اینجا است که مسئله مسؤولیت اجتماعی پیش می آید. و هیچ عالمی ظاهراً در صدد حل مسئله بدون تکرار این امتحان بر نمی آید.

در باب تلقین بی کمک شخص دیگری :

تسلط تلقین بی نهایت است. ماهمگی در زندگی تسلیم تلقیناتیم. حتی اشخاص متعددی قربانی تلقیناتی هستند که بخود میدهند بدون اسعانت اشخاص دیگری.

برای مثال از تألیف مسبو (بنت) دو مثال ذیل را شاهد می آوریم :

روزی قصابی را بدکان دوا سازی مسبو (مارفاران) دراد مبورغ حمل کردند. این شخص خود را قربانی حادثه مخوفی میدانست. چه که در موقع آویختن يك لش بزرگ گوشت بقلابی که در بالای سرش بود لغزیده و قلاب بجای گرفتن گوشت به بازوی او فرو رفت بنحویکه خودش آویزان گردیده بود. این شخص را وقتی که بدواخانه حاضر کرده بودند چهره اش زرد و نبضش ساقط و اظهار تالامات شدید می کرد. و نمی توانستند بی اظهار رنج بازویش را حرکت دهند. و هنگامی که آستین لباسش را قطع میکردند فریادهای دردناکی از جگر می کشید. ولی چون بازویش را برهنه کردند دیدند که هیچ زخمی به بدنش وارد نشده و قلاب فقط از آستین لباسش عبور کرده است.

مثل ثانی - شخص محترمی موسوم به مسبو استون اظهار داشت که زنی مظنون گردید به اینکه طفل جدیدالولاده اش را مسموم و مقتول کرده. لذا جعبه محتوی جسد طفل را از قبر خارج کردند. و برای معاینه جسد مدعی العموم و اطبا حاضر گشتند. قبل از باز کردن جعبه مدعی العموم فریاد کرد که از بوی جسد

حالش بهم خورده است مجبوراً ویرا بخانه اش بردند. و پس از کشف جعبه مشاهده کردند که اصلاً خالی است. پس از تحقیقات معلوم شد طفلی ولادت نیافته و بنابراین هیچ قتلی واقع نشده است. با ذکر این قضایا تلقین در بعضی دماغ ها تا این اندازه هم شدیداً تأثیر ندارد.

در باب ندای باطنی به اینکه در موقع تلقین چه میگذرد :

قضیه غریب دیگری را که واقع گشته بنظر قارئین محترم و محترمه میرسانیم. در این حالت شخص تلقین شده کرچه قوه مقاومت به احکام تلقینی را ندارد معذک وجداناً آنچه در اطرافش وقوع یابد می فهمد. و این قضیه را از پیرمردی که در دوره امتحان حس می کرده و شرح داده است ذکر می کنیم.

مشارالیه اظهار داشت که در تحت اراده عامل چون ماشینی بودم. و اگر او حرکتی را تصدیق میکرد اگر چه نامربوط هم بود من با وجود تانیم مجبور از تبعیت و تصدیق آن بودم. و اگر میگفت نباید چشم یادهن را باز کنید من با هر نوع تقلایی موفق به باز کردن پلکها یا حرف زدن نمی گشتم. معذک من در هنگام عمل باعموم صحبت میکردم. و اوتام احساسات مرا با خود مرتبط ساخته بود.

بنابر این می بینیم که تلقین عبارتست از تنفید فکر در دماغ بواسطه قول و حرکت و نظر و غیره. و شخص تلقین شده در انجام هر عملی وجداناً مجذوب عامل و تلقین کننده است.

و در تحت همین نوع تأثیر بوده که مابیتیزر های قدیم اقتدار مانیتیکی خود را بدان نسبت می دادند. آنها اعتقاد کاملی داشتند به اینکه دارای قوه سرایت و تأثیر در شخص دیگری هستند.

ولی حالا قضیه بر ما ثابت شده که تنها تلقین است که باعث این معجزات

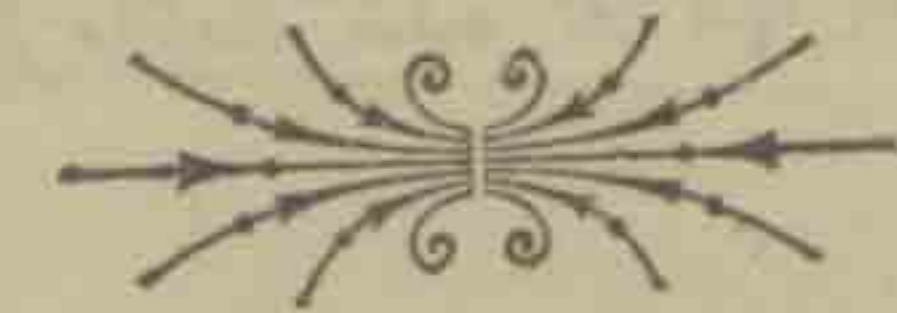
مذکوره می گردد.

در باب تلقین باموعد :

ماحاله توانسته ایم بر خود مبرهن سازیم که سوژه مانیتیزم شده بازیچه در دست مانیتیزم کننده است . حالا حالت دیگری را که کمتر از مسائل سابقه شایان بحث نیست تذکر می دهیم .

وآن اینست که شخص ممتحن می تواند تلقین کند که سوژه امری را در یکتاریخ قطعی حتی در ساعت معینی انجام دهد . وحتی به او تلقین کند که در فلان لحظه فلان خیالی را در احساسات و مخیله خود پیروراند .

مثلا بقول دکتر لوئی که شرح آن از پیش گذشت . می گوید دختری ماری نام را تلقین کردم به اینکه شنبه آینده در ساعت ۳ پاکتی را بفلان شخص و فلان آدرس ببرد . در تمام هفته من او را استنطاق کردم که در روز شنبه معینه چه باید بکند . و او بدون اختلاف جواب می داد که من نمیدانم شما به چه چیز فکر می کنید و من چیزی نمی دانم . روز پنجشنبه باز او را هیپنوتیزم و سؤال کردم که روز شنبه کجا می روی . جواب داد می روم بفلان کوچه برای اینکه پاکتی را بفلان آدرس برای مادام X به برم . او را بیدار کردم . و باز روز شنبه يك ساعت قبل از اینکه باید آن ماموریت را انجام دهد سؤال کردم امروز کجا باید بروی و مطلقاً نمی دانست که چه باید بکند . در ساعت ۳ معهود من در محل میعادگاه حاضر بودم که دیدم ماری نفس زنان ربع ساعت بعد رسید و کاغذ را برده بهمان شخصی که باید برساند داده بدون اینکه کلمه حرف بزند مراجعت نمود . بعد فهمیدم که در همان روز شنبه در ساعت ۳ ماری بامادر و خواهر خود در مغازه نوظهور بودند که ناگاه اقوامش را رها کرده و بدون اینکه معین کند کجا می رود بدویدن افتاده و برای انجام آن کار رفت . معذک وصول به این نتایج حقیقی تحقق نمی یابد مگر پس از تجربات مجدد و مکرری .



در باب تلقین وجدانی یا تسلیم فکر (۱) :

امتحان کننده می تواند تلقین خیالی به سوژه بدهد . یعنی که خلاصه کند در فکرش بدون اینکه با صدای بلند حرف بزند .

انکار تسلیم فکر چون انکار نور و حرارت غیر منطقی است . و علتی که باعث تولید آنست همان اندازه قابل تعمق است که چه علتی سبب روئیدن بندر گندم می شود .

تلقین وجدانی هم با هر سوژه مانیتیزه یا هیپنوتیزه برقرار نمی شود . ولی اگر صبر و علاقه لازمه را برای القای يك خواب عمیقی به سوژه هائی که پیش بینی کرده اند بفرصه بروز آورند غالباً این حالت هم در آنها ظاهر خواهد گشت . معذک در بعضی اشخاص خیلی قابل تاثر در حال بیداری هم این نوع تلقین دیده شده ولی در اینحال آثار و علائم آن کمتر ظاهر و حساس است . مادر زندگی حقیقتاً همگی تسلیم تلقیناتیم : آ کتری که بخود شخصیت دیگری می دهد اگر بخواهد در کلیه عملیات بازی خود موفقیت حاصل نماید باید بخود تلقین افکار آن شخص را بدهد و الا بخوی از عهده بر نیامده و به بدی کار را به اتمام می رساند .

بعلاوه امروز نیست که تاثیر فکر در روح دیگری شناخته شده . ولی آنچه امروز ثابت شده اینست که این تاثیر چقدر عظیم است . برای اینکه فکری از علامت و آثار تلقین وجدانی بنظر قارئین برسانیم بهتر آنست که اظهارات (دکتر اکروبیچ) را عیناً در اینجا نقل نماییم :

خانمی بسن ۲۷ سال گرفتار مرض غش صرعی بود و توجه او را تحت نظر خود گرفته بودم . مشارالیهها ظاهراً مزاج سالم و قوی داشت . ولی کوچکترین خستگی اخلاقی حالت او را مبدل بحمله و هیجان و یا بزمردگی عصبانی می کرد . یکی از شبها که حمله اش گذشت بر احوالی خوابید ولی غفلتاً بیدار شده . و همینکه ما را نزد خودش دید از رفیق خود که در آنجا حضور داشت و من خواهش کرد که برویم و

بیهوده خود را خسته ننمائیم.

وبقدری مقاومت کرد که ما ازخوف تجدید حالت عصبانیش عازم گشتیم .
من به آهستگی از یلکان عمارت سرازیر گشتم . و چند دفعه توقف کرده و گوش بزنگ
گشتم که به بینم صدائی می شنوم چه بواسطه احساسات درونی مضطرب بودم تا اینکه
وارد حیاط گشتم و باز دفعه دیگر متوقف و از خود می پرسیدم که باید بروم یا بمانم .
غفلتاً دیدم پنجره اطاق باهم خوردگی شدیدی بازگشت . و جسم مریضه را دیدم
که بایک حرکت سریعی بخارج مایل شده است که خود را یرت نماید . من خود
را انداختم بطرفی که او میخواست یرت نماید . و سریعاً بقصد مخالفت هبوط او
اراده خود را تمرکز دادم .

آنکاه دیدم که مریضه که خم شده بود لحظه توقف کرد و بقتابتهترا رفت .
و پنج مرتبه متوالی باز مجدداً برای یرت کردن خود حمله آورد و در مقابل اراده من
عقب نشست .

بالاخره پس از یأس چون جسم بیرونی پشتش را به قاب پنجره تکیه داده
و ایستاد . شب بود و من در تاریکی بودم و نمی توانست مرا به بیند . در این هنگام
رفق مشارالیهادویده و بازوی او را گرفت . و من شنیدم که خود را می زد . منم
بسرعت پله هارا گرفته بالا رفتم که او را کمک نمایم . مریضه را در یکحمله دیوانگی
دیدم که مارا نمی شناخت و بجای دزد گرفته بود و چند دفعه سعی کرد مرا گاز
بگیرد تا آنکه بزحمت موفق شدم او را در خوابگاهش بیندازم . و بعد که او را
بخواب سمنامبولی در آوردم . اولین کلمه اش این شد که بیخشید معذرت میخواهم .
و در آنحال اظهار داشت که مطلقاً می خواست خود را از پنجره یرت کند
و هر دفعه حس می کرد که از یائین کسی او را بلند کرده . پرسیدم چطور گفت
نمی دانم . پرسیدم که از حضور من مشکوک نبودید اظهار کرد نه چه که قطعاً این موقعی
بود که من شمارا رفته تصور می کردم که می خواستم نیتم را بموقع اجرا گذارم .
معذک بنظرم می رسید که شما در پهلوئی من ایستاده اید و می خواهید مرا از
علم ممانعت کنید .

گرچه ظاهر این عمل کافی برای اثبات تلقین بقاصله نیست . لذا دلایل دیگری
را که کمک به آنچه قبلاً ذکر شده خواهد کرد عرض میکنیم .

از جمله مقاله های متعددی است که در مطبوعات از امتحانات مجریه توسط
مسیو پیکمان ذکر گشته و ما آنرا برای استحضار خاطر قارئین کرام نقل مینمائیم :
سر مسیو پیکمان را در یک پارچه ابریشمی که روی آنها حوله ضخیمی
پیچیده شده بود بستند در اینصورت مشارالیه نمی توانست نه به بیند و نه بشنود .
بعد بمن اظهار داشت که یکی از آقایان حضار را در خارج از اطاقی که
ما هستیم برده و آهسته در گوشش آنچه می خواهید من انجام دهم بگوئید . و من
اینحکم را اجرا میکنم مثل اینکه از دهان خود شما شنیده ام و شخصی را که تعیین
میکنید در تجسساتم قدم بپدم مرا پیروی کند که برای انجام امر شما می روم .
ولی فقط آنشخص مقصد آخری را که باید انجام گیرد در خاطر خود داشته باشد و
فکرش را من تعقیب کرده و بلافاصله بمقصد خواهم رسید . مثل اینکه اینشخص در
حرکت و بیان خود بمن نشان می دهد که من چه باید بکنم .

منم در گوش یکی از حضار گفتم که میخواهم مسیو پیکمان از این اطاق
خارج گشته و خود را داخل در راه دفتر تلگرافی ما بکند و در را باز کرده برود
نزد یکی از دستگاه ها که در طرف راست واقع گشته و انگشتش را روی قطعه که
حرف [M م] است قرار دهد .

این مسئله غامضی بود که بتوان انجام داد . ولی در کمتر از دو دقیقه مشارالیه
خود را مواجه بطرف مربوطه کرده و سه در را باز و دو دالان را طی کرده . و
داخل دفتر تلگرافی گردیده و با منتهای تعجب اجزای دفتر راست رفت به طرف
دستگاه مذکوره و انگشتش را روی حرف (M م) مذکور نهاد مثل اینکه من
مخصوصاً شفاهاً به او گفته بودم که اینکار را بکند .

برای تجدید امتحان به او حکم وجدانی داده شد که برود به اطاقی دیگر
که مبل بزرگی در آنجا بود و کشوی را که اتیکت و علامت [A . آ] روی آنست
کشیده و اولین کلیشه که بدستش می آید بردارد .

مشار الیه با یک تصمیم پیش بینی شده باطاق مذکور آمده و رفت طرف آن مبل وکشو (A. آ) را باز کرد و یک کلیشه را از آن میان برداشت و خودش اظهار کرد که این کافی نیست و باید این عمل را تکمیل نمود اینکه در دست منست جعبه ایست سنگین شاید کلیشه سرای باشد و البته چیزی در روی آن نوشته شده است؟

شخص تلقین کننده گفت بلی . گفت در اینصورت مرا روی یکصندلی بنشانید و کاغذی بمن بدهید تا اسم کسی را که در روی آن حاک شده برای شما روی کاغذ بنویسم .

و بزودی نوشت [امپ - امپرا ... اطریش] آنگاه حضار با صدای رسا او را تحسین و گفتند همین است .

ولی وقتیکه بندرا از روی صورت مسیو پیکمان دور کردند چنین گفت که راهنمای من باید موج افکارش را بطرف من بدهد . و ثانی من از اینجهت بود که در موقع نوشتن امپراطور یا امپراطریس اطریش من کوتاه آمدم و حالامی بینم که امپراطریس اطریش حاک شده . همکار ما که راهنمای او بود اظهار کرد همینطور است و من فقط در نظر اول کلمه اطریش را در روی کلیشه خواندم ولی دیگر درصدد بر نیامدم که به بینم امپراطور یا امپراطریس نوشته شده است .

امپراطور برزیل در این موقع در نوامبر ۱۸۹۳ در کان بود و از شهرتی که پیکمان حاصل نموده مستحضر گشته و میل حضور در عملیاتش را نموده بود . و پیکمان که استماع این خبر تولید غلق و اضطرابی در او کرده بود که چنین شخص مهمی طالب دیدن عملیات او گشته است بمهمانخانه محل توقف امپراطور آمده و از عملیات خود اظهار اطمینان می کرد . و بدو از امپراطور استدعای تلقین یکمیلی را نمود که هر چه باشد انجام دهد . ولی (دم پدر) که یکی از حضار بود اظهار کرد که بیفایده است و من اولین کسی هستم که باور نمیکنم . مشارالیه ایستادگی کرد و از شاهزاده آلمانی که حضور داشت تمنا کرد که باو تلقین کند که روی میز گردی که در وسط اطاق بود برود . پس از آنکه پیکمان را

را با چشم بسته وارد کردند بایک حال عصبانی زیادی طول عمارت را از هر طرف طی کرد و آمد غفلتاً جلوی میز ایستاد و بزانو درآمد . و بدون اراده برخواست که روی میز برود . امپراطور که متأثر شده بود فریاد کرد (براو) آفرین خیلی خوب .

اتفاقاً مشار الیه یکی از حضار اظهار کرد که آقا من بی اطلاع مطلقاً که شما کی هستید . معذک روی تخته اسم شمارا می نویسم : ولی برای اینکه من باین مقصود برسم باید اراده محکم شما این باشد که آنرا بمن تلقین کنید . شخص مخاطب باحال تردید قبول این امتحان را نموده . آنگاه نگاه خود را در روی پیکمان تمرکز داده که اضطرابی در روی حادث گردیده و بادست لرزانی با کیج روی تخته اسم و هویت مصاحبش را نوشت .

پس از دیدن و شنیدن این قضایا می توان یقین نمود که بینائی مسیو پیکمان قابل شك و تردید نبوده . و محقق می شود که خواننده فکر نمی تواند حرکتی بکند مگر تحت تأثیر غریب خیال خارجی یکنفر تلقین کننده . این تلقین کننده که همچنین راهنمایش می نامند هرکسی می تواند باشد فقط کافی است که برای انجام کاری که خواسته شده اراده اش را قسمی بچرکت اندازد که بهترین نتایج حاصل گردد .

و نیز لازم است که متدرجاً کلبه حرکات خود را برای رسیدن بعمل منظوره تحت حکم و اختیار آورده . و وقتیکه خود را موافق کرد باین قانون تغییر ناپذیر می تواند فکرش را بدیگری تسلیم کند . و خواننده فکر هم قبل از انجام آن نمیداند چه حکمی به او شده و اعضایش چون ماشین بچرکت آمده و در تحت یک قوه محرکه اجرائی خارجی بطرف مقصود میرود و دماغش بازی نمیکنند مگر رلی را قرینه رلی که یکدستگاه پستی بدون اراده درجاده های پستی حرکت میکند و این تأثیر نه از گفتار است بلکه از فکر است که خواننده آنرا تحت تأثیر خود در آورده است .

بسا اشخاص دیده شده بدون آنکه یک کلمه از زبان انگلیسی بدانند فکری را به آن زبان اجرا کرده اند .

در امتحان خط تصور کرده اند که اجرا کننده آن کلمات قبل از نوشتن

آنها را می شناسد. در صورتیکه این طور نیست. و دستش اجرا میکنند حرکاتی را در صورتیکه روحش از آن بی اطلاع است. مثل اینکه در امتحانات تلقین فکر سوژه چون ماشین رلی را انجام می دهد در صورتیکه دماغش به آن عمل بیگانه است. شخص تلقین کننده همواره همان شرایطی را که برای تسلیم فکر لازم است مثل یکدیگر در برابر خود نمی بیند. و تلقین کننده باید بر حسب درجه عصبانیت زمانی خواننده فکر رفتار کند خواه با تماس دائم. خواه بفاصله مختلفه و تماس بدون فاصله. خواه بفاصله زیاد و بدون هیچ تماس.

طریقه متخذه تلقین فکر هرچه باشد شخص هادی نباید بعمل کننده حرکتی بطرف مقصد بدهد. و هیچ نوع فشاری یا هیچ نوع اصطکاک کی و یا هیچ علامت مادی برای اینکه او را در راه انجام عمل بیندازد از خود ظاهر سازد. و اگر شخص بازیگر خود را در راه غلطی انداخت شخص هادی باید خود را راضی کند که قوه اراده او را زیاد کند تا وی را بخط مستقیم اندازد. و عمل کننده چون چشمهایش بسته است غالباً اتفاق می افتد که خود را در جلو مانعی بیند که حضور او را منتظر نبوده و ممکن است شدت به آن مصادف شود. اگر راه نمایش غفالت در فکر نماید و درست پیش بینی نکند و با خیال خود او را از خطر مستحضر سازد دوچار صدماتی گردد.

در باب دودیدن یا دیدن بدون کمک چشم ها:

برای حاصل کردن آثار غریبه دیده ضعف لازم است که سوژه را بخوابانند. و در عالم خواب یکنوع بیداری حاصل کنند. این حالت برای اشخاصیکه وهله اول است ناظر آنند فوق العاده و فوق الطبیعه بنظر می آید. ولی آنچه که حتم است اینست که دیدن بدون استعانت چشم وجود دارد. و کلیه مانیتیزرها این اثر غریب را تحصیل کرده اند.

معذک باید که این تجربه فقط به نیت خالص علمی باشد. و نیز لازم است که خود داری کنند از اینکه هر شخص بیننده را موجود غیر قابل خطا دانند. گرچه در بعضی مواقع يك شخص سمنامبول بینا می تواند بعضی خدمات را انجام دهد.

دکتر سلیمه راپرت می دهد قضیه قابل استفاده را از دکتر کما و میگوید: یکمریض این دکتر در یکی از روده های خود سنجافی را که مدت زمانی بود بلعیده بود می دید و تحقیقاً وضعیت آنرا نشان می داد و در هنگام عمل که او را بحال خواب سمنامبولی آورده بودند حرکت این جسم خارجی را بواسطه حرکات ضد انقباض روده شرح می داد.

مریض دیگری هم همینطور استخوان کوچکی را که در کبسه آبانندیس خود داشت می دید. و شکل و حجم آنرا نشان می داد و چون تحت نفیث قرار گرفت او را هم چون مریض سابق عمل و از آن زحمت خلاص کردند.

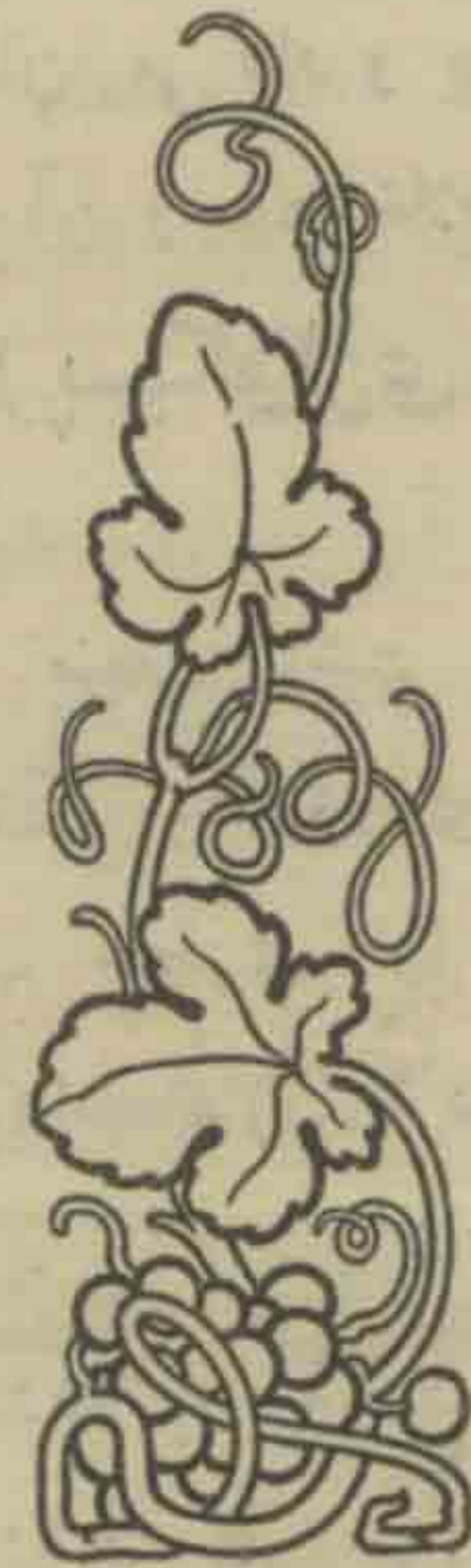
شاردل در کتاب معروف به (پسیکولژی - فیزیولوژیک) معرفت نفس و حیوة خود شرح ذیل را داده:

شخص سمنامبولی را که حالت ضعف داشت و من بحالش آورده بودم ازمین تقاضای آب کرد. بقصد آب آوردن تنگی را از روی بخاری برداشته و چون خالی بود باطاق نهار خوری که منبع آب مقطری را در آنجا قرار داده بودم بردم و شیر آنرا باز ولی بحد کافی آب نمیداد تصور کردم که لوله هوایی آن سوراخ شده لذا هرچه کوشش کردم آب نیامد.

تصمیم گرفتم که آب تقطیر نشده به برم. در مراجعت دیدم که مشارالیه بهمان حال باقی است. معذک جزئیات کار مرا دیده و بدون اختلاف کلیه حرکات مرا شرح داد در صورتی که بین من و او يك طالار و دود دیوار هائل بود. حالت دیگری که سوژه آن شخص جوانی بوده چندی پس از آن واقع گشت: **مسوپلو** با اینکه چشمانش بسته بود دکتر پ کاغذ کوچکی را گرفته و در گوشه آنرا رده و نوشت در حالیکه مشارالیه دستش را روی پارچه

که در روی چشم سوژه بود برای اطمینان خاطر نهاده بود آنگاه آن بلیط را یکی از حضار داده و تقاضا کرد که آن را بسمنامبول ارائه دهد که بخواند. او هم بدون نانی سه خط نوشته شده را بخوبی خواند مثل اینکه چشماش باز و می دیده.

این آثار و علائم غریبه غیر قابل فهم و غیر قابل انکار شاهدین و نظارش همه از دکترهای مشهور بوده اند. در این صورت چاره جز اعتقاد و اعتماد به آن نداریم.



در بیان هیپنوتیزم (۱)

مقصود از هیپنوتیزم چیست؟

هیپنوتیزم یا خواب غیر طبیعی. علمی است که بحث میکند در تحصیل بعضی علامات حاصله در بعضی اشخاص بوسیله عملیات طبیعی یا روحی که بواسطه خستگی حواس یا یک همهمه بفتی و یایک روشنائی و غیره حاصل شود. در حقیقت آثار حاصله این علم که بوسیله دکترها هزاران امتحان در آن شده نمی توان شکی نمود.

علامات خواب هیپنوتیکی بیش از همه در اشخاصی که مبتلا به امراض عصبانی هستند دیده می شود. گرچه بعضی اشخاصی هم که حال عصبانی ندارند قابل خواب هیپنوتیکی هستند.

در حالت خواب مذکور اطبا می توانند بدون رنج و دردی که بمریض محسوس شود عمل جراحی را بموقع اجرا گذارند از جمله تراشیدن چشم و قطع بازو و غیره. **جسس براید مؤسس هیپنوتیزم** - دکتر جسس جراح منچستری مؤسس حقیقی کشف هیپنوتیزم گردید. بقول مشار الیه: کلیه علامات مربوطه بحالت طبیعی و روحی سوژه ایست که بخواب می رود نه از اراده عامل واز پاس های حاصله بوسیله سیال مانیتیکی یا علل مجازی دیگر ازهر قبیل باشد.

مشار الیه در موقع امتحانات خود تبعیت نمود از تجربیات مانیتیزرها و در اقدامات خود آثاری را که ملاحظه میکرد طرف دقت قرار می داد برای اینکه بفهمد بچه حالتی مربوط است تا آنکه حقیقت امر را کشف کرد و موفق گشت به اینکه ظاهر سازد که سوژه بوسائل دیگری هم جز پاس دادن و شمع مانیتیکی تحت تأثیر واقع می شود.

مثلاً ثابت نمود که نگاه به شیئی درخشانی باعث خواب شخص می شود. و

نام این خواب عصبانی را [هیپنوتیزم یا نریپنولوژی ۱] نهاد .
در بدایت امر مشار الیه دکه فلزی را روی پیشانی سوژه وصل می کرد
و تأکید مینمود که نگاهش را به آن خیره کند و چون مشاهده کرد که این امر باعث
خستگی فوق العاده سوژه می شود بنحویکه پس از مدت قلبی غیر ممکن بود که بتواند
نگاهش را امتداد دهد . طرز امتحانش را عوض کرد .

آنگاه شیئی درخشانی را بالای جبهه او با فاصله ۲۵ تا ۴۵ میلیمتر در مقابل
چشمش قرار میداد و تأکید میکرد که نگاه ثابت خود را به آن بیندازد و با اراده محکم
دیده اش را از آن منحرف نسازد . و کوششی که آن شخص مجبوراً برای اطاعت
این حکم مؤکد میکرد بزودی مجبور می شد پلکانش را بسته و بخواب رود . و مثل
ذیل یک امتحان عالی را که در این باب بعمل آمده بتحقیق میرساند : کارگر جوانی
روزی به نزد دکتری که می خواست در باره او خواب هیپنوتیکی (۲) اعمال
نمایه رفت . پس از نشاندن و جلوس وی در روی یک صندلی آنقدر تقاضا کرد به
کلید نیکی که در فاصله ۱۵ تا ۲۰ سانتیمتر بالای چشمش قرار داده نگاه کند .
پس از دو سه دقیقه پلکهای چشم بنای حرکات مختلفی را نهاده نبضش کوچک
و کوتاه گشت و چشمهای وی بهم بسته گشته و تا ۲۰ دقیقه در حالت راحت مطلق
ار گرفت .

چند دفعه این امتحان تجدید و هرنوبت با همان موفقیت به پایان می رسید .
و هر مرتبه بازو هایش را بطرف جلو و بقسمی در کنار صندلی نشسته بود که پاهای
وی از زمین بلند تر بود تا وقتیکه امتحان دکتر خاتمه می یافت و ازدیاد طبیعی نبض
مشهود بود و بیجسی بیش از ۴ یا ۵ دقیقه طول نمیکشید و اگر مقایسه با سایر سوژه
ها شود طول بیجسی او کمتر بوده .

و در این چند دقیقه هم بیجسی کاملی داشت که با کندن بدن و خاراندن کف پا
بدون هیچ اثری در وجود او می توانستند امتحان کنند حتی در سوراخ های بینیش
قلم موئی بکشند و یا پوست بدن را با سوزن سوراخ نمایند . پس از دوره بیجسی

غفلتاً دوره حدت احساسات می رسید . چنانچه دختری را که تحت عمل آورده و
بحال شدت وحدت احساسات افتاده بود بدکتر اظهار داشت که بوی توتون که
در جیب خود دارید مرا ناراحت می کند . و نیز قوه سامعه از کمتر همه که از
صدای معمولی حضار بلند تر بود باعث تأثر مشار الیه می گشت .

یا اگر دستی روی دست یا سرش می گذاشتند بکحرکت دردناکی در وی
تولید می کرد . غالباً برای سوژه غیر ممکن است که صدائی از خود خارج سازد
و یک مالش که بجنجره او به دهند عضو را بحال طبیعی می آورد . اگر دست برهنه
یا شیئی سردی را تا یک فاصله معینی پشت سر او می گرفتند از سردی یا از حرارت
حاصله آن غفلتاً اظهار تالم می کرد .

تمام این امتحانات و علامات مشروحه که بتوسط جسم برآید بموقع اجرا
می آمد ابداً سوژه از آن مستحضر نبود . پس نمی توان این حالت را حمل
بر تلقین نمود و جلساتی که از اشخاص دیگری هم هیپنوتیز شدند همین نتیجه
را حاصل کرد .

بعد ها اشخاص دیگری که به امتحان هیپنوتیز پرداختند همان نتیجه را
گرفتند . و برای اینکه مجبور از تلقین کردن نشوند تاجی درست کردند که روی
سر شخص قرار می دادند که روی آن یک گلوله درخشانی بود و بعد چون بعد
کافی استفاده از آن نمی شد سوژه را وادار کردند به نوك دماغ خود نگاه
کنند . و از آن نتیجه مطلوبه را حاصل کردند . مسیو شارکو کنفرانسهای متعددی
در باب هیپنوتیزم داده است . حالت صرعی اولین بروز حالت هیپنوتیزم است و
حصول آنهم بسته به نگاه بیک شیئی درخشانی است یا بواسطه موجات یکصدای
قوی یا صدای دهلی و یا بوسیله فوران زیاد نور الکتریکی یا یک شعاع افکنی
که نورش در تاریکی در مقابل سوژه قرار گیرد . در چنین حالتی احساس خستگی
نمی نماید . چنانچه امتحانی را که مسیو دفاتو درباره مادموازل لوسیل اجرا
کرد . و همچنین می توان سوژه را در روی دو صندلی قرار داد که در روی
یکی سرش قرار گرفته باشد و در روی دیگری پاهای او و حتی عامل می تواند

روی سینه او به نشیند و تا نیم ساعت وی را به این حالت بگذارند و پیش از آن خطرناکست .

چه ممکن است تولید هیجان عصبانیت نماید و جلوگیری آن مشکست .
پزها و طرزهای خسته کننده از قبیل حالت جذب مذهبیه بهیچوجه در او تولید خستگی نمی کند . و بعلاوه در اینحال اگر به یکی از بازوهایش حرکت دورانی بدهند بلا اراده آنقدر آنرا حرکت خواهد داد تا حکم ثانوی در توقف آن صادر شود . پس چنانچه می بینیم سوژه در دست عامل و هیپنوتیزر يك آلت بلا اراده ایست و برای بیداری او از این خواب فقط کافی است که نفس کوچکی به چشمان آن شخص دمیده شود .



در بیان تلیپاتی : (١)

غرض از **تلیپاتی** - در سنوات عدیده طالبین همشان را صرف بحث آن نموده و هزاران دلائل علمی ممیزی شده بدست آورده اند که ثابت نموده قضیه اتفاق در این امر دخالتی ندارد .

اشخاص عالی مقامی امتحانات متعدده برای تعمق در عللی که باعث صدور تظاهر غیر حقیقی است بعمل آورده اند زیرا مقصود از تلیپاتی چیست . مقصود از آن ترسیم فکر و تصویر بفاصله است .

و این بروزات تلیپاتی محدود بحدی نیست . زیرا جسم در ظهور این علامت دخالت ندارد .

خروج روح یا تجزیه وجود انسانی است که می تواند بواسطه عملیات مانیتیکی حاصل شود . و سوژه خوابیده روحش از جسم تجزیه و می رود بفاصله زیادی عملیات مادی را انجام دهد .

هیچ شکلی در این باب ممکن نیست . و وقتی آنرا با تظاهرات مختلفه اش تحت دقت قرار دهند . علامت تلیپاتی و مجموعه مناظری که از آن آشکار می شود ما را کم کم وادار میکنند باینکه در این عالم حصول ارتباطی بایک فاصله غیر محدودی قائل گردیم .

کامیل فلاماریون - در فاصله چند ماه قریب سیصد یا چهار صد تبصره در این موضوع جمع آوری کرد که بنحو غیر قابل انکاری مصدق این علمند .
و اشخاص دیگری هم چون وی آثار این علم را بایک دقت زیادی تحت مطالعه آورده و پس از تجربه و امتحان بایک نظم و طریق علمی تالیفات خود را تحریر نموده اند .

و مابطور مثال بعضی از آنها را معرفی می کنیم تا از این موهبت خارق -

العاده طبیعت که بعضی اشخاص در میان ما از آن بهره مندند مستحضر گردید .

در باب مخابرات بوسیله تلیپاتی

۱ - حادثه مادام ککس از اهل ایرلند :

میگوید درلیله ۲۱ اوت ۱۸۶۹ بین ساعت ۸ و ۹ در اطاق خواب مادرم نشسته بودم . برادر زاده ام بچه هفت ساله در اطاق مجاور خوابیده بود . غفلتاً تعجب کردم از اینکه دیدم آن طفل سراسیمه و خوفناک با فریاد و وحشت وارد اطاق گشت و گفت خاله جان خاله جان پدرم را دیدم که بدور تخت خوابم می گردید .

من او را ساکت و جواب دادم که غیر ممکن است شاید خواب دیده . اظهار کرد که نه خواب ندیده ام . و از مراجعت به اطاق خواب خود امتناع کرد . و چون نتوانستم وادارش کنم که برای خواب به اطاق خود برود او را در رختخواب خود خواباندم .

درین ساعت ۱۰ و ۱۱ بود که خودم هم خوابیدم و یک ساعت بعد که هنوز بیدار بودم و نگاهم بطرف بخاری افتاد بطور مشخص برادرم را دیدم که در روی یکصندلی نشسته است .

و آنچه بیشتر باعث تعجب من گشت زردی کشنده چهره اش بود . در این موقع برادر زاده ام هم خوابیده بود .

و چون میدانستم برادرم در آن موقع در **هنگ گنگ** چین بود . از این منظره بی اندازه ترسیده و سرم را زیر لحاف کردم و چند دقیقه بعد صدایش را بطور وضوح شنیدم که سه مرتبه مرا صدا کرد . و وقتیکه سرم را از زیر لحاف برای دیدنش بیرون آوردم نگاهش کم رفته بود .

فردا بمادر و خواهرم قضیه شب را حکایت کرده و اظهار کردم که آن را یادداشت خواهم کرد .

پست آینده چین برای ما خبر حزن انگیز مرگ برادرم را که در هنگ گنگ یغتناً از صدمه شعاع آفتاب که به او وارد شده بود فوت کرده آورد و واقعه مذکوره

همان شبی که خودش را بمن وپسرش نشان داده بود اتفاق افتاده .

۲ - واقعه شوالیه سببستین فنز در فلرانس :

مشار الیه میگوید : برادرم **سنا تورا کارلو** روزی در موقع گردش به من گفت . اگر اول او میرد سعی خواهد کرد بمن ثابت نماید که این زندگی بعد از مرگ بقائی دارد یا نه .

وازمین خواهش کرد اگر من هم قبل از او بروم همینکار را بکنم . و بعد اظهار کرد که من مطمئنم قبلاً میروم . وهم بایقین می گویم که قبل از سه ماه دیگر وجود نخواهم داشت .

این مصاحبه در ماه ژوئن واقع گشت و در دوم سپتامبر همان سال او فوت کرد .

در روز مرگش من در **فر تانیلو** در خانه تفریحی متعلق بما که در سنگستانی در کنار دریا واقع بود اقامت داشتم . صبح روزی که این حادثه وقوع یافت تقریباً

در ساعت ده و نیم صبح حالت حزنی بمن روی داد و این يك قضیه استثنائی بود چه همیشه بواسطه راحتی خیال حالت مسرت داشتم و هیچ دلیلی برای اضطراب از برادرم نداشتم که در این موقع در فلرانس بود . و آخرین خبری هم که از او داشتم خوب بود . و نتوانستم دلیلی برای خود از این حالت بیان نمایم و باوجود خود داری اشک از چشمهایم جاری بود . و برای اینکه در حضور خانواده چون طفلی گریان نباشم . خودم را از خانه بخارج انداخته بی آنکه کلامم را بردارم در حالتیکه باد

بشدت می وزید و باران چون سبیل بسرم می ریخت آسمان از برقههای متواتره درخشان و غرش رعد که مخلوط با صدای امواج دریا شده بود شنیده میگشت . من مدتی دویدم بدون اینکه جائی توقف کنم مگر وقتیکه باراضی سبز وسیعی رسیدم و از طرف دیگر آن رودخانه کوچکی واقع بود که سنگهای بزرگی در اطراف آن روی یکدیگر قرار گرفته و تاربع فرسخ در طول محل رودخانه امتداد داشتند . من با چشم باطراف نظر میکردم که پسر عمویم را به بینم چون او هم اظهار میل در خارج شدن از خانه در این هوا برای استفاده از این بارندگی و خشم عناصر طبیعت نموده بود .

قضاوت کنید تعجب مرا وقتیکه بجای پسر عمویم برادرم را دیدم که با کلاه بلندش از سنگی بسنگی به آهستگی حرکت می کرد مثل اینکه هوا خیلی خوب وساکت است و من نمی توانستم بدیده خود باور نمایم معذک خود او بود بدون اینکه خودرا گول زده باشم .

اول به این خیال افتادم که بخانه مراجعت و همه را خبر کنم برای اینکه از حضورش خوش آیند گویند . بعد ترجیح دادم که منتظرش شوم و بادست سلام مشتاقانه باو کردم و باصدای بلندی که می توانستم اورا بنام صدا کردم .

صدای دریا و باد و رعد مانع بود از اینکه صدای مرا بشنود و بتدریج به من نزدیک تر می شد تا آنکه بگفتا رسید بیک سنک بلندتر از سایر سنگها و در عقب او مفقود گشت و بنحوی که حدس زرم فاصله بین آنسنک و من پیش از شصت پا نبود پس من منتظر گشتم به بینم که از طرف دیگر سنک ظاهر شود . ولی جز پسر عمویم را ندیدم که با اندامی دراز و باریک و با کلاه لبه پهن که ابدآ شباهتی با برادرم نداشت ظاهر گشت . من مضطرب و قرمز شدم از اینکه اظهار علاقه به یک موجود خیالی کردم و نتوانستم خود داری کنم و بآن جوان اظهار کردم (باید بین برادرم و شما یک شباهت عظیم خانوادگی موجود باشد) زیرا که من شما را بجای او گرفته ولی نمیدانم شما بطور بی آنکه از مقابل من گذشته باشید توانسته اید عقب این سنک بزرگ که در جنگل است رفته و من شمارا ندیده باشم .

اظهار کرد مطلقاً عقب سنک رفته ام و همان موقع که شما مرا دیدید من فقط پابدین نقطه نهاده بودم .

بدون صحبت دیگری بخانه رفته و پس از تغییر لباس برای خوردن نهار بخانواده ملحق شدیم .

آنحالت حزن از من رفته و با کمال مسرت با جوانان صحبت میکردیم .

پس از صرف نهار تلگرافی رسید که ما بمجله بشهر مراجعت نمایم چه که برادرم غفلتاً حالش بد شده بود و زمانیکه ماتهیه مراجعت را می دیدیم تلگراف دیگری واصل و تأکید کرده بود که در سرعت حرکت بیفزائیم چه مرض برادرم سرعت

زیاد شده بود .

باوجود سرعت حرکت قبل از شب بشهر وارد نشدیم و در آنجا با کمال وحشت شنیدیم همان موقعی که من اورا روی سنگها دیده بودم برادرم حس کرده بود که آخرین دقایق عمرش رسیده و مرا طلب کرده . با نهایت تأثر از این که مرا در نزد خود نمی دید .

پیشانی یخ کرده اش را باحزن زیادی در آغوش گرفتم چه که ماهمیشه باهم زندگی کرده بودیم و همدیگر را همیشه دوست می داشتیم آنگاه صحبت آنروزش بیادم آمد که در موقع مردن هم حفظ قول خودرا کرده است .

۳ - حادثه دکتر فیسکالا در کرفو :

یحکم وزارت جنک به سرباز خانه واقع در جزیره ژانت بعنوان طبیب ارشد منصوب و عزیمت و چون بجزیره مزبور نزدیک می شدم بقاصله دوساعت راه بجزیره مانده صدائی می شنیدم که لاینقطع می گفت (برو ببین و لترا را) این فراز غالباً تکرار می گشت بقسمیکه باعث گیجی و هراس من گشت و آنرا حمل بر خطای حس سامعه میکردم . اسم مسبو و لترا باعث فکر من نمیکشت . گرچه درده سال قبل یک مرتبه اورا دیده بودم و ساعی بودم که گوشهای خود را بندم و با مصاحبین هم سفر خود صحبت نمایم معهنذا تأثیری نکرد و صدا همواره مداومت میکرد در ورود بمقصد مستقیماً رفتم بمهمانخانه و خودم را مشغول بیاز کردن بارها کرده بودم ولی صدا قطع نمی گشت .

کمی بعد مستخدمی وارد گشت و اظهار داشت که شخصی در درب است و میل دارد فوراً بامن حرف بزند . پرسیدم کیست . جواب داد مسبو و لترا .

باچشم اشکبار و گرفتار پنجه نا امیدي مشارالیه وارد و از من استرحام کرد که همراه او بروم و پسرش را که خیلی مریض است معاینه کنم .

جوان بیچاره را برهنه در اطاق خالی گرفتار عذاب روح و در حال جنون دیدم که پنجسال بود اطبای ژانت اورا جواب داده بودند . منظره زشتی بهم رسانیده و در موقع حملات مداوم مرض که باصفر و جیغ و عوعو و سایر فریاد حیوانات

همراه بود مخوف تر می شد.

و بحران های شدیدی که متعاقب آن ضعف طویل و کاملی حکمفرما میشد از او ظاهر میگشت.

وقتیکه من درب اطاقش را باز کردم بایکخشی خود را بروی من انداخت ولی من بیحرکت ماندم و بازویش را گرفته و بانگاہ ثابت خود چند لحظه باو خیره گشتم آننگاه قوه نگاهش کاسته و بنا کرد بلرزیدن و باچشمان بسته افتاد بزمین و من پاسهای مانتیکی باو دادم و پس از نیمساعت بخواب سمنامبولی رفته بود.

معالجه من دو ماه ونیم طول کشید و مریض مزبور دیگر بحال اولش عهد نکرد.

با این اطلاعات حاصله از تلیپاتی ما می توانیم به آن بیفزائیم حوادثی را

که از راه خواب روی داده است.

درباب اخطارهای وارده بوسیله خواب:

خواب ها عموماً با اشکال بی نهایت مختلفی که دارند جز یکمالت تنها ندارند.

و آنها آزادی روح است.

در هنگام خواب روح از جسم متصاعد و خود را بنقطه از جهان می برد که در آنجا بکام حواس خالص خود موجودات و اشیاء اینعالم را در تحت تاثیر خود قرار میدهد.

خواب را میتوان سه دوره اصلی تقسیم نمود.

خواب عمومی یا خواب کاملاً دماغی که عبارتست از شعاع تاثیرات و تصورات

مغزونه در دماغ در حالت بیداری.

خواب هائیکه روح موج می زند در جو بدن اینکله خیلی از جسد دورشود

و دماغ مادی که در تحت تاثیرات مختلفه است تعقیب میکند درجه آزادی روح را و ما هم در موقع بیداری یادی از آن در خاطر داریم.

خواب های بمق در حالت اثیری یا (اتری - ۱) که در آنحالت روح از

زندگی طبیعی فرار و از ماده و جسم جدا و عوالم لایتناهی را طی می کند که نقش آن در خاطر زنده و در تحت صورت حقیقی و طبیعی خود باقی می ماند و حس قبل - الوقوع آن غالباً تاثیر مستقیمی در زندگی ما دارد. و ضرب المثل [شب شامل پند است] را مسجل می سازد.

آلان کاردک - در مجله بقای روح بحث از دختر جوانی میکند که از

اهل لیون بود و روح او در هنگام خواب متصاعد و در پاریس در مجمع بقای روح که

مادرش در میان آنان بود آمده. **واسطه یامدیوم** بر اثر دعای یک خانمی در

حالت بینائی روح خود را به لیون نقل و بعمارت مادرش حاضر میشود.

دختر جوان خودش خوابیده است. و روح او است که بوسیله یک راهنمای

روحی نزدیک مادرش می شود که می بیند و می شنود. و از این خواب در بیداری

خاطره قطعی نداشت ولی تاثیر خیری هم باقی نگذاشت.

بعضی از خواب ها معروف شده اند از جمله خواب فرعون سلطان مصر

که بواسط حضرت یوسف تعبیر شده.

خواب ها غالباً علامات غریبه در بر دارند به این معنی که قوه مشاهده اشیاء

آتیه را حاکمند.

منتلوک در شرح تفسیرات خود خوابی را که دیده و به او الهام گشته

بود. حادثه مرک هانری دوم پادشاه فرانسه که بیک ضرب نیزه **منتگمری** از پای

درآمده شرح داده است.

سولی در یادداشت های خود ثابت کرده که هانری (۴) پادشاه فرانسه

حس قبل الوقوع قضیه قتلش را در عرابه به او الهام کرده است.

آبراهام لینکن خواب دید که خود را در سکوت مرک دیده فقط مضطربانه

بواسطه خرخر خواب بیدار شده و تالار و چندین اطاق را گشته و در وسط یک

اطاقی تابوت حامل یکجنازه را دید که از سیاه پوشانیده اند که قراولی آنرا حفظ و

وعده زیادی باچشم اشکبار اطراف آنرا گرفته اند.

لینکن در همان حالت خواب پرسید چه کسی در این قصر درخشان مرده

است . سر بازی جواب داد رئیس است که مقتول شده . در این هنگام صدای جمعیت او را از خواب بیدار و چندی بعد مقتول گشت .

مسیو گون رئیس سابق تأمینات حادثه ذیل را نقل کرده که عامل آن مسیو برارد قاضی سابق و نماینده لاحق بوده است . در مراجعت ازدوندگی از راه دوری تصمیم گرفتم در میکده پستی که در یکی از کوه های پراز جنگل محصور بود شبی را بسر برم و در آن اطاق حادثه قتل را که سه سال بعد از این باید اتفاق افتد و مرتکب گردند با تمام تفصیل آن دیدم و قربانی آنهم مسیو و بکتر آنرود بوده این قضیه عیناً در همان موقع و در همان محل رخ داده و با استعانت خواب آنشب موفق بکشف قاتلین آن گشتم .

و همچنین خوابی را که مسیو بولانفد دیده بود ذکر می کنند . مشار الیه برای تأدیه قرضی که طلبکاران از پدرش ادعا و او را در عدلیه تعقیب کرده بودند در صورتیکه پدرش در جبهه خود آن قرض را پرداخته بوده است و پس از فوتش ادای

آنها

انکار

و مجدداً

مطالبه

میکردند

هر چه

در کاغذ

های

مضطربوطه

بادقت

تجسس

کردند

هیچ



مدرکی در تأدیه آن نیافتند . [ش ۳ روح پدر مسیو بولانفد که در خواب بروی ظاهر شده]

و برای فردا حکم شده بود که آن وجه معتابه را به پردازد . از این بیش آمد بایکحال حزن و تأثیری بخواب رفته و پدر خود را در خواب دید .

از او سؤال نمود باعث اضطراب تو چیست ؟

جواب داد که من فردا قرضی را باید تأدیه نمایم که مطمئنم شما پرداخته اید .

پدر جواب داد که اظهار شما صحیح و نوشتجاتیکه مدرک این تأدیه است حاله دردست یکنفر مصححی است که از کارکناره جسته و نزدیک ادمبورغ مسکن دارد و من در امورات قبل خود او را مداخله نداده بودم ولی در این باب از او استعانت جسته و نوشته جات هم در نزد او مانده است . اگر موضوع را فراموش کرده باشد بیاد او بیاورید که در موضوع خوردن یک سکه طلای پرتوغالی بایکدیگر مشاجره و باهم قرار گذاشتیم تفاوت حاصله را در میکند به مصرف مشروبی که می آشامیم برسانیم .

مسیو بولانفد با خاطری مملو از حوادث خواب شب صبح بیدار و باعجاب که برای یقین از صحت خواش داشت نزد همان شخص بادمبورغ شتافت مشار الیه را یافت ولی پیر تر از نشانی هائیکه از پدرش در خواب گرفته بود . و پس از مذاکرات ابتدائی مشار الیه این قضیه را در خاطر نداشت ولی همینکه شرح سکه طلا را باخاطرش آورد . مشار الیه نوشتجات را جسته و بمسیو بولانفد مسترد و او هم مدارک مذکور را بمحکمه ارائه و قضیه بنفع او خاتمه یافت .

چنانچه مشهود گردید حقایق در خواب غالباً خود را ظاهر میسازند و وقتیکه ما خود را بخواب های صحیح مواجه دیدیم و اثری از آن در خاطر ما باقی ماند باید درصدد کشف مفهوم آن بر آئیم .

انسان در حال بیداری هم لایق است که حس قبل الوقوعی در امورات داشته باشد . ولی مخصوصاً در حالت خواب حوادثی که بواسطه تقدیر ذخیره گردیده اند بر ما ظاهر می گردند و ما باید پس از معرفت بعلت آن آنها را تعبیر یا تکمیل نمائیم .

برای مثال خواب زن یکنفر معدنچی را در اینجا شاهد میآوریم : که در

عالم رؤیا دید طنابی را که برای حمل عملجات معدن به ته چاه بسته اند از میان قطع گردیده زن در بیداری خواب خود را بشوهرش حکایت کرد. آن کارگر هم در ورود بمعدن طناب مذکور را معاینه و معلوم شد که بکلی پوسیده و از استفاده افتاده است.

باین معنی که کمتر کوششی برای قطع شدن طناب کافی است. و این کشف باعث خلاصی جان چند نفر عمه گردید.

ایضاً شخصی که معلم موزیک و از اهل استراسبورگ بود در عالم رؤیا دید که پنج تابوت از خانه اش خارج گردیده. چندی بعد فرار گازی اعلان و باعث شد که پنج نفر از خانواده او از آن گاز مسموم و خفه گشتند.

شارل کن از بیکخوابی که دیده و به آن اعتماد نموده بود خود را تبریک میگفت. چون طاعون در میان قشونش بروز کرده بود دید که بهترین معالجه آن مرض دوائی از مطبوخ یک قسم گیاهی خارداری است که در کوه ها می روید و آنرا بیاد کاشف آن **شاردن کارلین** [۱] می نامیدند. و این معالجه باعث خلاصی قشون از خطر طاعون شد.

یوسف شوهر مریم عنرا در عالم رؤیا دید که باید از خطر کید (هرد) جلوگیری و مریم و طفل جوانش را بمصر ببرد. زیرا بسمع هرد رسانیده بودند که پادشاه یهود متولد گشته و او هم برای جلوگیری حکم کرده بود که کلیه اطفال جدید الولاده را مقتول نمایند. نتیجه این خواب و بردن طفل بمصر این شد که حضرت عیسی از خطر کشته شدن رهائی جست.

امیکلار امبر قره طاجنه **سیراکوس** را تحت محاصره خود قرارداد بود در یکی از شب ها خوابی دید. و بر اثر خواب یقین کرده بود که صدائی به او اطمینان داده است که در آن شهر صرف نهار خواهد نمود. روز بعد آن بامید فتح وظفر و تسخیر شهر و صرف غذا در آنجا جنگ در اداخت.

نتیجه این شد که در آن شهر صرف غذا نمود نه بغالیت بل بحال اسارت.

هانری ۴ پادشاه فرانسه روز قبل از قتلش توسط **راوایاک** در خواب قوس و قزحی بالای سر خود دید که علامت مرگ شدیدی بود و همان روز مقتول گردید.

لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه دوماه قبل از فتح **فرانش - کنته** در هنگام خواب دید که باشیر قوی پنجه در جنگ است و موفق شد که او را بخاک هلاک اندازد و این علامت جرئت و تصمیم جسورانه است.

مالدنا از حزب **ژرویت** مصمم گشت تفسیری باناجیل ارائه بنویسد. چند شب متوالی در خواب دید که شخصی او را دعوت می نماید که زودتر کارش را بانجام رساند و او را اطمینان بموفقیت می داد ولی همچنین او را مطمئن میکرد که پس از اتمام آن بیش از چند روز زندگی نخواهد کرد. و در عالم خواب محلی از شکم مشار الیه را نشان می داد.

وبعداً (مالدنا) همان نقطه که در خواب نشان داده شده بود متدرجاً درد های شدیدی احساس و پس اتمام تفسیرش از همان مرض فوت کرد.

شخصی که بهیچوجه آشنا بزبان لاتینی نبود بملاقات عالمی آمد و کلمات چندی را که در خواب بزبان لاتین شنیده و در بیداری بفرانسه یادداشت کرده بود ارائه داد. شخص عالم چنین ترجمه کرد (رو نمی بینی که مرگ تو را تهدید میکند؟) آن شخص هم خانه خود را ترک کرده و شب بعد آن خانه خراب گشت.

آندره پوژن برای عزیمت بیاریس از [ریم] عبور و شب در آنجا خواب دید که تغییر حروف اسمش در ریم بدار آویخته شده. فردا که از خواب برخاست نزاعی بین او و یکی از ساکنین مهمانخانه که در آن مسکن داشت رخ داده و مشار الیه در نتیجه زد و خورد حریفش را مقتول نمود و هشت روز بعد خودش در (ریم) بدار آویخته شد.

شخص جوانی از اهل **دردرشت هلند** کلیه دارائی خود را مسرفانه خرج و نمیدانست که چه بکند. تا اینکه شبی خواب مخصوصی دید که به تنهایی در اطراف شهر مشغول گردش است ناگاه بشخصی برخورد و مشار الیه به او گفت که از پیش آمد

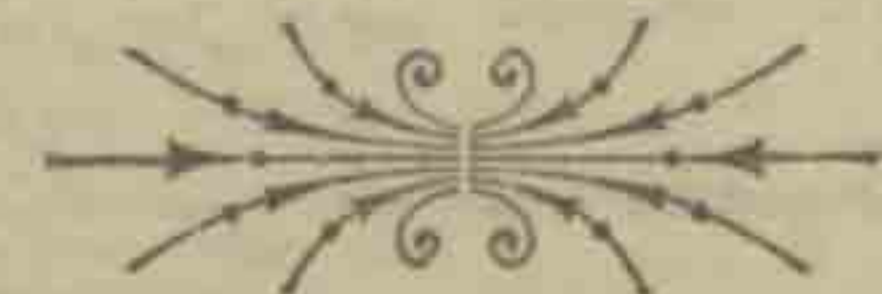
بد زندگانیست مستحضر است و اگر بخواهد نصیحتش را به پذیرد وسیله برای رفع نگرانیست اظهار می دارد.

و آن اینست که برود به کمپور که در آنجا وسیله برای خلاصی خود خواهد یافت. در بیداری با عدم اعتمادی که بخواب خود داشت مصمم گشت که به آتشبر برود. و در ورود به آتشهر چون کسی را نمی شناخت از آمدن خود پشیمان گشت و در کوچها بلا اراده حرکت می کرد.

ناگهان شخصی برخورد و او از علائم و آثار یاسی که از ناصیه آن جوان هویدا بود پی به اضطراب او برده و علت حزنش را جويا گشت. کلامش بقدری مؤثر بود که آن جوان ناچار حکایت خود و خواب خویش را بتمامه به او نقل کرد جواباً اظهار داشت که اگر بخواهد که به تاثیر خواب خود مطمئن گردد باید به در درشت مراجعت و در آنجا خانه را که دارای باغی است و در زیر درخت گل - سرخی گنجی مخفی است در آورد.

پس از گرفتن آدرس خانه جوان دید که عیناً نشانه خانه خودش می باشد و تنها مایملکی است که از ارث پدر باقی مانده آنهم در مقابل قرض در رهن دیگری است. چنان قیافه نشان داد که به این نصیحت اعتماد ندارد و از آنشخص اظهار تشکر و از وی جدا گشته و بشهر خویش مراجعت و زمین باغ محلی که در زیر گل سرخ بود شکافت مبلغ زیادی در آنجا یافت که از آن قروض خود را نادیده و مایملک فروخته شده خود را مجدداً خریداری و تجدید نمود.

آیا این امثال که از بین عده دیگر استخراج و نقل گردیده پس از استحضار بر آن ها می توان شك کرد از اینکه خواب برای بیننده اخبار صحیحی است از حوادث خیر و شری که می تواند وجود او را در بیداری تحت تاثیر بهجت یا اندوه خود در آورد؟



در بیان فن فال شناسی

و غیب گوئی : (۱)

فن فالگیری و غیب گوئی قوه ایست که در روح موجود است. و در حال بیداری حوادث گذشته و آینده در روح تاثیر می کنند.

در هر زمانی این فن طرف عمل بوده مخصوصاً در قدیم توجه مخصوصی به آن داشته اند. و حوادث غیبگوئی هنوز در زمان ما طرف توجه است.

و ما امیدواریم که جلب دقت قارئین محترم خود را نموده. و در تحت این اسامی که فوقاً ذکر گشت کلیه وسائل را که به انسان اعطا شده برای معرفت به آینده و تقدیرش شرح دهیم.

و طرق آن زیاد است اگر از آن جمله محسوب کنیم :

- ۱ - غیبگوئی بوسیله کف دست یا (کیرمانسی ۲) ب - تحصیل انگشتها یا (کیرینومنی ۳) - ج - و تحصیل طرز خط نویسی یا (گرافولوژی ۴)
- د - و کاسه سر شناسی یا [فرنولوژی ۵] - ه - و علم قیافه شناسی یا (فیزنیومنی ۶)

کلیه این علوم حاوی معرفت صفات هر موجودی است و بنا بر این خصوصیات است که باید از آن مشتق شود.

در سالنامه های معرفت الروح امثله زیادی می بینیم از غیبگوئی که حقیقتاً فوق العاده است. و مثل ذیل یکی از آنها است که بر تعجب ما خواهد افزود.

(مادام ب.) که دوچار سرقتی گشته و موفق به شناختن دزد نمی گشت. و

۱ - Divination ou Clairvoyance. ۲ - Chiromancie.
 ۳ - Chirognomonie. ۴ - Graphologie. ۵ - Phéréno-
 logie. ۶ - Physiognomonie

از دوندگی و کوشش های بیفایده خود خسته گشته ناچار استعانت از فالگیری نمود . فالگیره پس از استحضار از کیفیت سرقت اظهار داشت که بانوی این دزدی ماهرانه یکی از نوکرهای خانم است . و خانم باستماع این مطلب نمی توانست اعتقاد نماید . زیرا مستخدم معینه توسط فالگیره شخصی بود که مشارالیهها او را طرف اطمینان کامل خود قرار داده بود .

معدلك آقدر دلائل برضد او اقامه گشت که مشار الیه ناچار از اقرار گشت . باوجود سبک متمایز تحصیلات و ظاهر آراسته اش که موجب تحسین خانمش گشته بود خود را بکارهای زشت تری وادار و آخر کارش بدار رفتن کشید . و این شخص را همگی می شناسیم که موسوم به مارشانندن است که بانها قتل زنی موسوم به مادام کرنه در زیر گیوتین مقتول گشت .

علم براینکه از کجا آمده و بکجا میرویم يك احتیاج طبیعی در نهاد بشری است . و اشخاص بزرگ عالم همواره درصدد کشف علل اولیه وجود برآمده اند . در ازمنه خیلی قدیمه و در موقع سکون طبیعت اشخاصی بودند که میخواستند به اسرار عالم دیگر نفوذ نمایند . و برای وصول به این مقصود کوشش های ماهرانه نموده و برای ما به یادگار گذاشتند که ما آنرا ترقی میخوانیم . ماغیبگوئی یا فالگیری را به دو قسمت تقسیم مینماییم : سیسرن می گوید : يك تقیده قدیمی است که بدوره تهمتنی بالا می رود و بین کلیه ملل ثابت شده و جاب رضایت آنها را نموده است . و یونانیها به این نوع تفسیر کرده اند (علم به اشیاء آینده) .

در رم **سیسرن** فال نیک بود و حرفه غیبگوئی یکی از محور های کارهای مملکتی بشمار می رفت .

گریزیپ فیلسوف غیبگوئی را به این چشم نگاه می کرد که قوه ایست که انسان بوسیله تجربه می تواند موفق بکشف آینده گردد بدون استعانت الهام .

سیسرن برخلاف انسان را واسطه مجهولی در دست خدایان میدانست که بوسیله او اشیاء آینده را بعرضه ظهور می آورند .

اولی این نوع غیبگوئی مصنوعی . و ثانی آن طبیعی است .

باکن این قبیل غیبگوئی هائی که تفأل میزنند از نجوم از پرش پرندگان و غیره را رد کرده . ولی به غیبگوئی طبیعی معتقد است که بعقیده او بردو نوعند . اولی طبیعی و دیگری محصول یکنوع عاطفه است .

نظریه اول - روح در حال طبیعی بكمك و مرکزیت در خود و بعلمت جوهر بودنش بعضی پیش بینی ها از آینده می کند و نمونه آن مرایا و انجذابات قرب زمان مرك است .

نظریه ثانی - باکن مقایسه می کند روح را بیک آئینه قابل اخذ بعضی انوار از علم غیب الهی و ارواح و این نوع نظریه را که حق است روح بیغمبری و الهام فوق الطبیعه مینامند .

فندلن می گوید : کلیه ماها ملهمیم ولی لا ینقطع این تاثیر را در خود خفه می کنیم .

لابق ترین اشخاص در این امر اشخاص ساده ملایم و نیک . شعرا خواب بینندگان چوپان ها . نسوان و اطفال میباشند . و این حالت الهام هم در شخص ظاهر نمیشود مگر زمانیکه (سوژه) یا آلت در یکحالت مطالعه مشابه با خواب و مخصوصاً در حالت خواب باشد .

فکر طولانی تولید حالتی بین بیداری و خواب مینماید و در این حالت است که بسا شعرا و علما و مقننین در خود حالت غیبگوئی دیده اند . ذیلادو حکایت که قارئین محترم را محظوظ خواهد کرد عرض میکنیم :

لوئی ۱۱ پادشاه فرانسه در کلیسای **سن مارتن در تور** مشغول استماع مناجاتی بود خبر مرك دوک دو بورگنی را همان روزی که در ناسی در حالت جنک بود از زبان **آنژلو کاتو** در روز مرك او استماع کرد و آرشوک مزبور یا کشیش وین پس از ادای دعا برای پادشاه فرانسه درخواست صلح و آرامش نمود . و خطاباً بشاه گفت . اعلیحضرتا بحمدالله اگر بخواهید این نعمت الهی را دارید زیرا که دشمن شما (دوک دو بورگنی) مقتول و قشونش هم راه فرار پیش گرفته اند . (و پس از تحقیق معلوم شد همان ساعتی را که کشیش مزبور اشاره کرده بود ساعتی است

که دوک مقتول گشته) .

در صورتیکه فاصله بین (ناسی و تور) با وسائل آنروزه لااقل دهر روز بوده است .
 هنگامیکه **سرونی** در زمین اکوهل فرود آمد رو به ناپلئون کرده گفت
 (اعلیحضرتا شما مرا مجبور کردید که مارسیل را که آن اندازه دوست داشتم ترك
 کنم . در حالتیکه مشغول انشای این مطلب بودم که درجات **لژیون دفر** برای
 نظامیان صلاح نیست مگر در جنگ و مقابل دشمن . و من خود در مقابل جنگ و روز
 آخر عمر من است . ربع ساعت بعد سرش را گلوله از بدن جدا نمود .

روکسل در تحصیل خود در باب غیبگوئی با اطمینان میگوید : که همه کس
 می تواند به آن موفق شود اگر خود را منفرد نگهدارد و یک زندگی معتدل و منظمی
 را برای خود تنظیم و از هر نوع افتخارات و حالات خود پسندی و ثروت اجتناب
 جوید و بخوشی رفتار و تفکر نماید موفق به پیشگوئی حوادث آینده می شود . از
 موفقیت او نمی شود جواب قطعی داد ولی در امتحان او خطری متوجه نیست بلکه
 فایده میبرد و آن فایده بهبودی در حالت خود شخص است .

پلوتارک در این باب میگوید : ارواح مجسمه در زندگانی اینعالم در پیش
 بینی آینده قوه بیش و کمی دارند زیرا این ارواح بواسطه اجسامی که دارند
 تاریک شده اند چه جسم برای آنها مانعی است مثل ابری که روی آفتاب را
 پوشانیده باشد .

غیبگوئی مصنوعی و قوعش منوط به تقدیر است چه که قوه حافظه آینده
 است و اجازه می دهد که آینده را از گذشته استخراج نمایم .

سن اگوستین در بیانات خود میگوید « آینده وجود ندارد کیست آنرا انکار
 کند ؟ » معذک انتظارش در روح ما باقی است . گذشته وجود ندارد ، ولی کیست
 که آنرا شك داشته باشد ؟ و معهدا یادش در روح ما باقی است .

غیبگوئی یک معرفت روشنی است و کلید این معرفت اطلاعات خارق العاده
 ایست که از قرینه شناسی بدست می آید . و بوسیله همین قرینه شناسی است که مغ
 ها تعبیر خواب هارا منمودند .

جواب های آپلتن در اصل منشاء آن در روی حوادثی که از تقدیر صادر
 میشده بوده است .

موضوع ذیل که در یادداشت های ناپلئون مذکور است مصدق بیانات ما
 است . **هدویل کاد و سروریه** برای مهاجرت به اسپانی باهم همسفر گشتند
 و در راه بیکدسته قشون برخوردند .

هدویل که جواتر و فرزتر بود با مسرتی از سرحد گذشت در صورتیکه
 سروریه مجبور به مراجعت به فرانسه گشت . ولی باحال اندوهناک . در نتیجه اولی زندگی
 بدبختانه در اسپانی گذراند و دومی مارشال فرانسه گشت . اینست که بر خلاف هر
 پیش بینی تقدیر را بدست خود مصمم کرده اند . معذک انسان میتواند مسلط بر
 تقدیر شود . و اگر دارای اراده قوی باشد مقدراتش را میتواند تغییر دهد .
 انسان عبارتست از آنچه را که برای خود میکند . و اگر از نقطه نظر اخلاقی خود را
 ترقی می دهد مدیون اراده است . دربدو امر این نظریه قابل تنقد بنظر می آید
 زیرا بقائی در افعال انسانی از بروز لیاقت و عدم لیاقت باقی نیکگذارد . ولی اگر بما
 بفهمانند که جزئی از کل هستیم و کل باید برای جزء زندگی کند و جزء باید
 برای کل زنده باشد قضیه روشن و معنای حقیقی آشکار میشود .

آزادی اراده هر یک از ما را قادر ساخته است به علم استفاده از اندازات
 الهی و بروز لیاقت خود در قبول آنها .

در اینجا یکی از دلایلی را که (**دسبارل**) اقامه کرده دلیل میاوریم :
 میگوید در افق آسمان ابری ظاهر میشود ملاحان میدانند که شرایط
 یکچنین ابری طوفان است . و دلایل ظهور طوفان علامت غرق شدن است .
 پس این ابر یک اندازی است تهدید کننده که در آسمان نوشته شده . در صورتیکه
 بادهم در نهایت شدت میوزد و امواج دریا متر اکم و طوفان میبرد اگر ملاحان متنبه
 گشته و پیش بینی نمودند علائمی را که مقدمه یکچنین طوفان سرنگون کننده ایست
 و باز اگر مردمان قابل باشند و شرع کشتی را بوقع بکشند در اینصورت خطر غرق
 شدن و ابتلای به طوفان را از خود دور داشته اند در حالتی که بایکسرعت و چالاکی

فوق العاده که برای آنها شایسته بوده فرار و خود را از گرداب فناخلاص کرده اند و این پیش بینی باعث استخلاص آنها گشته است.

در باب موهومات : (١)

علمای جدید و ارواح قوی الاراده به اشخاص قدیمی که معتقد به خرافات بودند ملامت می نمایند مملکت فرانسه فخر میکند به اینکه خریدار موهومات نیست معذک بسی اشخاص عقیده به تأثیر شوم عدد ١٣ و روز جمعه دارند.

نایلتون در موقع حبسش در سن ١٧٩٠ اغلب متذکر میشد که روز جمعه را در مدرسه برین داخل شده در موقع خروج پدرش و آنرا بفال بد گرفته سیل سرشک از چشمانش جاری گشت. در روز جمعه ها مشارالیه تصمیم بانجام کاری نمیکرد مگر بایکحالت ترس و وحشتی. و اظهار نموده که هر کاری را که آنروز میکرد موفقیت نمی یافته. و باز میگوید شبی را که از سن ١٧٩٠ برای جنگ با روسیه حرکت کرده روز جمعه بوده. برخلاف امروز بسی اشخاص برای انجام کارهای خود روز جمعه را انتخاب کرده اند و آنرا بفال نیک گرفته و تقال میزنند. و مسافرین برای استراحت خود روز جمعه را تعیین کرده اند که در ترن مسافرت نمایند. و از فقرت سایرین در انتخاب این روز استفاده میکنند.

موهومات حالت ضعفی است که غالباً اشخاص بزرگ گرفتار آن می شوند چنانچه اینحال در آنها دیده شده بهر حال از اعتقاد به آن باید خودداری کرد مخصوصاً از بعضی از آنها مثل حمل طلسم و رعب از نمکدان سرازیر شده و غیره.

در باب اتفاق و حکمت : (٢)

نسبت به اتفاق می دهیم حوادث متعدده را که در زندگی ما پیش می آید. معذک هزاران حوادث غیر قابل بیان است که وقوع آن از اتفاقات تنها نیست. از جمله قضیه اشیل معروف به پدر تراژدی یونان بوده. مشارالیه در جنگال سنک پستی

گرفتار و خورد گردیده در حالیکه از جنگال عقابی رهائی جسته بود.

ولازال که از اصابت کلوه بواسطه کراوات بلندش مصون مانده. و **وینه** بواسطه اصابت کلوه بسینه اش از چنک مرگ خلاصی نجست مگر باستعانت يك نوشته که بجای زره برای او بکار رفت.

و امثله متعدده دیگری است که بما ثابت می نماید که اتفاق به تنها باعث حدوث وقایع نمیگردد.

سپسرن میگوید: ثروت به تنهایی نمی تواند اشخاص را کمک کند. عقل است که در سایه تعلیمات و دستوراتش در اشخاص جسور ترسیم قوه فوق العاده تری را می نماید.

[کمک کن خودت خودت را] تنها وسیله تغییر سرنوشت است حتی اگر اشخاص را از یای در آورده باشد.

آناکزاگر و فرسید دو فیلسوف قدیمی تعلیم میکردند: که خدای قادر متعال بر عالم حکومت می فرماید با عقل ای نهایی و معتقد به بقای روح بودند.

در **قیمه افلاطون** می گوید: خدا خالق روح آسمان و زمین. ولی برای اولین مرتبه اسم حکمت را در تالیفات **اسمتوئیسین** ها می بینیم. آنها شاگردان زن معروف فیلسوف یونانی بودند. و کلیه اعمالشان را تسلیم حس ادای وظیفه کرده بودند.

و برای سلامتی عموم از هستی خویش صرف نظر کرده بودند. و این تعلیمات ثمره نیک خود را در خیر جامعه ظاهر ساختند.

بسوئه در بیانانش که در تاریخ عمومی بحث کرده علناً تصدیق غیبگوئی را می کند. ولی اضافه می کند که تنها ثروت است که باعث انحطاط یا تشکیل امپراطوری ها می شود.

خلاصه القول آنکه مثالهایی که میتوان نسبت آنرا بحکمت داد قدری زیاد است بهمان مقداری که به تقدیر نسبت داده شده و ما نمیتوانیم بعلل آثاری که از جلوی نظر ما در دوره زندگانیمان میکندد ارتقا جوئیم بدون اینکه بخداوندی که تنها

حامی مقدرات ما است ناسپاسی ننموده باشیم .

در باب حس قبل الوقوع : (۱)

حس قبل الوقوع یکحس داخلی طبیعی است از آنچه که باید وقوع یابد بدون اینکه هیچ چیز در اطراف مامبین آن باشد .

بین اطرافیان خود نمونه اشخاصی را می یابم که تا یکدرجه عالی دارای این قوه هستند . از جمله آنها حادثه ذیل است :

یکنفر دکتر آلمانی بقصد بازدید اقوامش دو صاحبمنصب را ملاقات کرد که در صدد گرفتن پست باتفاق آنها برآمد . در موقع سوار شدن بکالسکه پستی یکحس ناشناسی او را متوقف ساخت که نتوانست عزیمت نماید با ایستادگی و مقاومتی که مصاحبین همسفرش که با آنها بنا بود برود نمودند نرفت . و پس از عزیمت آنان آن تاثیر مرتفع و با اولین وسیله راهش را تعقیب کرد .

در ورود بساحل الب گروهی را مشاهده کرد پس از معاینه آن دید که همان دوقدر صاحبمنصب و کالسکه میباشد که بشط افتاده و غرق شده اند .

علماً مشکل است بیان این حالت پیش بینی را که بعضی اشخاص در خواندن حوادث دارند نمود . بقولی از آینده ولی هر يك از ماها میتوانیم یقین کنیم که این حالت حقیقت دارد و محل تردید نیست .

و این همان قوه تمرکزی است که تولید انبیاء و پیغمبران میکند . همچنین الهامی که در بعضی اشخاص بزرگ دیده شده حالتی است که از غیبگوئی در آنها

ایجاد شده . بواسطه همین قوه است که سقراط عاقلترین اشخاص و افلاطون از بزرگترین فلاسفه گشته . و **مارک ارل** از عظیمترین امپراطورها . در زندگی **ژاندارک**

و **گدفری و بوین و برناردیالیسی و کریستف کلمب و میکل آنژ** و عموماً کلیه مردمانی که طرف توجه شده اند و در صنایع در علوم در جنگ و غیره

اثری از این قوه در آنها بوده .

تقریباً کلیه این ارواح منتخبه خود را مؤید از طرف تقدیر دانسته اند . بعضی از آنان بوحی و برخی دیگر مطیع ژرفی خود و دسته دیگر بستاره خود عقیده داشته اند .

دسکارت فیلسوف متمیق حالتی را که به او در کشف حساب اعداد اعشاری خیلی صغیره کمک کرده است شرح داده .

ولتر در عالم رؤیا اولین آهنگ **هانریاد** را تصحیح کرده .

کندرسه در عالم رؤیا حساب های پر زحمتی را خاتمه می دهد . و **فرانکلن** در خواب موفق به کشف مسائل پلتیکی گشته . **گالین** در عالم خواب دید که دو نوبت **آپلن** و **پرا تشویق** به تحصیل طب نموده .

در عالم بیداری هم ممکن است حس قبل الوقوع خود را ظاهر سازد . تاریخ پر است از حوادثیکه متکی است به آنچه که ماذکر کرده ایم .

در تاریخ ۱۳ ژوئن ۱۸۰۰ روز قبل از جنگ **مارانگو** دسه گرفتار

احساسات غم انگیز به هیئت آجودانیش اظهار داشت (مدت زمانی است که من در اروپا بجنگ نبردداخته ام گلوله ها دیگر با من آشنائی ندارند يك بدبختی اتفاق خواهد افتاد) فردای همان روز در وسط حمله که بقصد فتح نموده بود مقتول گردید .

لازال در دل شب در وسط میدان جنگ **واگرام** به ناپلئون نوشت و درخواست کرد که باتسلیم القابش قبول استعفای او را نموده زیرا که حس میکند که فردا در میدان جنگ مقتول خواهد گشت و چنانچه پیش بینی کرده بود وقوع یافت .

ناپلئون هم احساسات قبل الوقوعی داشت که بلادرنگ تحقق و در ایام بدبختیش بیشتر وقوع می یافت .

ژاندارک آثار بارزه از احساسات قبل الوقوع که تحقق یافته بود باقی

گذاشته است . به شارل ۷ پادشاه فرانسه در اولین صاحبه اش اظهار داشت که در جنگ ارلثان مجروح خواهد گشت بدون اینکه باعث خروج وی از میدان جنگ شود . مراسم

از سفیر **فلاماند** که بادقت آنرا ضبط کرده اند و در ۱۲ آوریل ۱۴۲۰ نوشته

شده تصدیق گردیده که ژاندارك حقیقتاً در هفتم ماه مه همانسال مجروح گردیده است .
يك حس قبل الوقوعی که قبول کردن آن مشکل بنظر می آید مگر آنکه
آنها حمل بر تصادف نمایند و باغرابتی که دارد توسط اشخاص شایسته که اقوال آنها
قابل اعتماد است ذکر گشته و برای ما بیادکار مانده است :

قبل از شروع باین قضیه بخاطر بیاوریم که بحربون اسکاندیناوی مردمان موهوم
پرستی هستند . زیرا هنوز در تحت تاثیر تعبیرات اسلاوی و افسانه های شمالی
باقی هستند .

يك کشتی فروژی وارد نرفلك گردید با ۴۹ نفر از مغروقینی که بوسیله
یکنفر از بحر بیمایان موسوم به ژفسن کمک و مستخلص شده اند و حادثه غرابت انگیز
شرح ذیل است :

ژفسن میگوید در شب ۱۲ سپتامبر کمی قبل از ساعت ۶ که من در مرتفعترین
نقطه عرشه کشتی باشخصی که چرخ سکان کشتی را حرکت میداد ایستاده بودم درحالی
که دو ملاح دیگر هم روی یل کشتی بودند . غفلتاً پرندۀ آمد و خود را بشانه راست من
مالید و باز بدور کشتی پرواز می کرد و مجدداً بدور سر من میچرخید و بقدری نزدیک
صورت من شد که من توانستم او را بگیرم .

هرگز درعمرم چنین مرغی ندیده بودم و هیچ اسمی نتوانستم باو بدهم . جسمش
تقریباً یکقدم و نیم طول و وسعت بالهای خوایده اش سه قدم و نیم میرسید . پرهایش
برنگ خاکستری رنگ سیر و نوکش بطول ۸ انگشت بود و دندانهای شبیه به اره دستی
داشت . هنگامیکه من او را گرفتم گازی به انگشتانم گرفت . و دو ملاح دیگر هم که
بمن کمک میکردند که او را به بندم آنها هم دوچار همان صدمه گشتند مثل اینکه مصمم
بود هر کسی به او نزدیک شود مجروحش نماید تا آنکه سرش را بریده و جسمش را
بدریا انداختیم . کشتی ما بطرف شمال و شمال شرقی میرفت . و از دیدن آن حیوان
تغال تغییر راه زده و مستقیماً بطرف شرق حرکت و در راه بمغروقن بر خورده
آنها را نجات دادیم .

در باب حس قبل الوقوع در حالت بیداری ،

آنچه که باعث این نوع حس می شود بیش و کم حس محبت و علاقه است بفلان
شئی یا فلان شخص . مثلاً قلب يك پدر يك مادر يك زوجه میتواند كاملاً حس کند
سعادت یا بدبختی را که بفرزند عزیزش وارد میشود . پل اول امپراطور از فکری
که باعث اذیت او بود نمیتوانست جاوگیری نماید و آن وقوع طوطیه فقلی بود که خود
را قربانی آن میدانست . معذک همه کس میدانند مشارالیه مرد در حالتیکه خفه اش کرده بودند .
بنظر بازیچه کودکانه میآید عقیده به این حس بی پایان و طبیعی که ما را از
وقوع آنچه که باید اتفاق افتد مستحضر میدارد . ولی باهمه این مثلها که تعداد ذکر
آنها باعث تطویل کلام است همه بکمک این عقیده میباشند که ما نمی توانیم جز اینکه
توصیه بقارئین محترم خود نمائیم که آنها را حرف بیهوده نه پنداشته و از آن
بهره بردارند .

در باب علم اولیه و علم الیقین به آینده . (۱)

علم اولیه یا علم الیقین به آینده یکی از نتایج مهمه فکر است . کلیه ماها حریص
نفوذ به آینده هستیم . و به کوچکترین اشاره که امکان کشف نقاب نماید سر مست
باده مسرت میگرددیم .

علم اولیه عبارتست از معرفت سطحی و اولیه بچیزی که از گذشته دلالت کند
و علم الیقین به آینده از آن مشتق می شود چه که حوادث گذشته باعث وقوع
حوادث آینده می شوند .

پس بنا بر این يك روح تربیت شده ممکن است معرفت با آنچه که واقع می شود داشته باشد پس از آنکه مسلم شد گذشته حاکی از آینده است
کاتن آینده شهر بمبئی را پیش بینی کرد و هممهدان خود را از این غیبگوئی متعجب ساخت .

بعضی اشخاص در موقع حدوث مرگ بعضی پیش بینی ها از آینده میکنند که باید در يك زمان قلیل یا کثیری وقوع یابد .

برادران **کارواژال** چون بناحق محکوم بمرگ شدند غیبگوئی از مرگ فرزندانشان ششم پادشاه **کاستیل** نمودند که یکماه بعد واقع خواهد شد و بعداً چنانچه پیش گوئی نموده بودند واقع گشت .

استاد عظیم الشان شوالیه های معبد که عبارت از حزب بزرگی در مذهب عیسوی بودند با چند نفر از مرده اش محکوم بمرگ در میان خرمن آتش گشتند . هنگامیکه شعله های آتش میخواست به او سرایت نماید درخواست نمود یاپ **کلمان پنجم و فیلیپ لوبل** پادشاه از زندگی دیگر شتابند و در همان سال دعای مشارالیه مستجاب و هر دو مردند .

شخص شصت ساله موسوم به **سواژ** یکماه قبل از مرگش اطلاع داد که گرفتار يك آب سختی خواهد گشت که صدمه وارده از آن او را خواهد گشت .

شخصی که بواسطه علاقه محبت با یکی از دوستانش با یکدیگر مع شده بودند بخانه رفیقش بدون انتظار وارد و اظهار داشت که آمده ام در خانه شما بمیرم چه حس میکنم نمی توانم مردن را بتاخیر بیاندازم . در حالیکه ظاهر آ ناخوش نبود و باتمام توجهاتی که از او کردند معذک پس از یکساعت فوت کرد .
 همچنین وقتیکه ما بخواهیم بيك کاری اقدام کنیم اگر حس اولیه در ما حاصل و حالت اندوحي ببارخ داد اینحال حزن و خوف علامت اغورید و اگر مسرت مخفی و اطمینان خاطر حاصل گشت بقال نيك گرفته میشود .

دسکارت میگوید : در توسل به اشبائی که با قلبی مسرور و بدون نترتی اقدام کرده باعث موفقیت او در آن کار گردیده است .

در باب استدلال عقلی و تقالات : (۱)

تقالات علاماتی هستند که بدان وسیله آینده را قضاوت میکنند . مردم در هر زمان در صدد پیش بینی آینده بوده اند . خواه بوسیله سنگهای آسمانی . برخورد اتفاقی به بعضی اشیاء یا به پاره حیوانات . کسوف . ستاره های دنباله دار . و شهب ثاقب محل تردید بوده اند . اگر بکنفر هندی شمالی بعضی تقالات مخالف اراده اش باشد شکاری که مصمم بوده نمیرود حتی اگر برای تهیه غذای یومیه اش هم معطل باشد بیرون نمیرود .

کاردهای صلیب وار . نمک ریخته . شیشه شکسته باعث خوف بسی اشخاص است بعضی استدلالات عقلیه است که بر پایه حقیقی استوار نیست . از آنجمله قضاوت های بی معنی است که مخصوصاً در میان صحرا نشینان معمول است . چنانچه در راه ملاقات کنند بيك کشیش یا بيك دختر با کره مار یا خرگوش سوسمار یا بزکوهی و یا بيك گرازی علامت فال شر است و اگر برخلاف ملاقات کنند گدا یا گراک . سوسک یا بز و یا بيك قورباغه را بقال نيك میگیرند .

در باب انبیاء : (۲)

انبیاء مردمانی هستند که پیش گوئی آینده را بالهام الهی می نمایند . کتب مقدسه حاوی اسماء کثیره مخلوقی است که خدا مخصوصاً خود را بانها ظاهر ساخته : موسی ، شموئیل الباس داوود اسحق یرمیاه دانیال ذکریا و حضرت وسول و عده کثیر دیگر . همچنین سه نفر زن مفتخر به پیشگوئی آینده شده اند : مثل مریم خواهر موسی و دبرا و آن که از اولین اشخاصی بودند که عیسی را بعنوان مسیحیت شناختند . ولی برای اینکه بيك غیبگوئی غیر قابل انکار باشد حقیقتاً باید قبل از وقوع حادثه بیان گشته و این پیش بینی هم بطور وضوح تحقق یافته باشد که در موقع وقوع آن نتوانند خود را فریب دهند .

نبوت اغلب به اشخاصی که دارای یکموقعیتی در جامعه هستند اعطا نگشته بلکه صاحبان آن اکثر امی و مردمان ساده بوده اند . چه خدا قادر است خود را به يك قلب ساده و تاریکی ظاهر سازد .

بعلاوه غیبگوئی فقط اختصاص بیک مذهب مخصوصی از قبیل عیسویت و غیره ندارد . هر ملتی خدائی دارد که او را احترام میکند و خود را به منتخبین خویش ظاهر می سازد .

همچنین محدثین و فالگیران خود را من عندالله ماهر میدانند

در باب بینایان ؛ (۱)

این طایفه بکسم مردمانی هستند که غالباً در میان خانواده های دهقانی ظاهر می گردند .

در ایرلند و اکس این نوع رمالان یا جادوگران بطور همیشه حتی در زمان ماهر وجود دارند . و دو قرن قبل از میلاد مسیح در آنجاها زنهایی که این دعوی را مینمودند آنها را میسوزانیدند .

در شمال انگلیس در جزایر فرئه در شمال در روسیه و در فروژ ساده ترین اشخاص به این کار مشغول بودند .

در پاراگوای بینندگان موسوم به اهل بصیرت می باشند و پیش گوئی آنها حصر در موایب در ازدواج در نفاق و جدائی و مخصوصاً در موضوع مرگ است . بعضی اشخاص بایک اطمینانی اظهار میدارند که موقعی که یکی از فامیلشان باید بمیرد بنظر آنان صورتش ظاهر و چهره اش مضطرب و محزون و مثل اینستکه آخرین خدا حافظی ابدی را می نماید .

در ایرلند تصور می کنند بعضی خانواده ها امتیاز مالکیت يك ملائکه مستخدمه را دارند که در موقع مرگ یکی از اعضای خانواده با چشمان اشکبار خود را ظاهر می سازد .

در اکس معتقد به ارواحی که ناظر خانواده ها هستند میباشد که از مخاطراتی که برای آنان پیش می آید آنها را مخبر می سازند و طریقه تسلی یافتن را بانها الهام و نیز از آینده آنها خبر می دهند .

و این تظاهرات بقدر کفایت تجدید می گردد . و برای نمونه قصه را ذکر می کنیم که بازیگر عمده آن مارکی لندندری وزیر مشهور انگلستان بوده در سال ۱۸۲۰ مشارالیه روزی به ایرلند بملاقات یکی از دوستانش رفت .

قصر این دوست بواسطه منظره حزن انگیز و بسبب وضعیت داخلی طالارهای وسیعش که مزین به درهای سیاه شده و قاب های سنگین کرد آلود تصاویر اجدادی بود دارای تظاهرات يك قصر غیر مسکونی را مینمود .

مارکی در اطاقی که برای او تعیین نموده بودند پس از ورود به تفتیش آن مشغول و کلیه درها و دیوار کوب های آنرا دقیقاً و ارسی نموده و براحتی خواهید ولی بمحض اینکه چراغ را خاموش نمود روشنائی در سقف اطاق دید .

در صورتیکه آتش بخاری خاموش و علتی برای آن نور نداشت .

بدواً حدس زد که شاید یک نفر خارجی وارد اطاق گشته و برای تحقیق آن روی خود را بطرف روشنائی گرداند صورت طفل درخشانی را در چند قدمی تختواب ملاحظه نمود با اینکه به این قبیل تظاهرات بی اعتنا و بی اعتقاد بود .

ولی بنظرش رسید که آن صورت صورت واقعی یک نفر طفل بوده است .

ولی صاحبخانه که در جریان امر بود از استماع قضیه به بیچوجه متعجب نگشت

و به لرد اظهار داشت که ظهور طفل درخشان برای او بقال نیک دلالات دارد .

مارکی در دوره اوج رفعتش باز آن طفل درخشان را در مواقع مختلفه مشاهده کرد .

سقراط پیش گوئی آینده را تحقیر می کرد و میگفت او احکام الهی را که بوسیله الهام و خواب باو وارد گشته اظهار مینماید .

در باب کاهنین و محدثین: (۱)

کاهن در اصل نظیر کشیش و حرفه او ارتباط به آئین خدایان بوده مخصوصاً آیلتن خدای انبیاء.

پلوتارک کشیش معبد آیلتن و در ضیافت هائی که برای غیبگوئی و تفال زدن تشکیل میگشت ریاست مینمود.

بقول مشار الیه روح پیغمبری برای او نتیجه ارتباط مستقیم بین نبی و ارواح یا خدایان میباشد.

باز میگوید ارواح یا شیاطین که اجساد را ترك گفته اند از غیبگوئی با خبرند چرا ارواحی که درجسند بهمان نهج دارای این قوه نباشند.

قوه پیشگوئی هم مثل قوه حافظه است. و قتیکه جسم را در ریاضیات یا در خوابها تربیت کنند ارواح مزبوره که دارای این قدرت طبیعی ولی ضعیف و مظلوم میباشد لا اقل می توانند از غیبگوئی تظاهراتی داشته باشند.

پیش بینی بدون علت و بواسطه وسع طبیعی که بالهام هم تعبیر میشود حاصل میگردد و بكمك بعضی مواد هم میتوان آنرا تهییج نمود.

در باب اغور و تفال: (۲)

صنعت اغور عبارت از تعبیر اشارات خارجی است که بدانوسائل الوهیت ظاهر می سازد در انظار مردم اشیاء آینده را.

آنرا بسه نوع میدانستند: اشکال و تفسیراتی که بدان مانوس بوده اند - کتب اصلی - واحادیث.

تفسیر اشارات اختیاری بوده. معذک تفال زندگان طرف اعتماد کامل مردم بودند. و در رم مخصوصاً مامور تفسیر پرش پرندگان و آواز مرغان مقدسه مخصوصاً جوجه ها بوده اند.

۱ - Devins. - ۲ Augures.

ظهور جغد در آتن یکی از بهترین تفالات نیک بوده چه که این مرغ وقف همینرو حامیه شهر بوده.

عمل تفال واغور در رم مقام ارجمندی را احراز کرده و اقتدارشان غیر محدود بوده. در جلساتشان مخصوصاً سرتیبها و قضات حاضر میگشتند. اگر تفال پرندگان بطور منظمی ظاهر نمیکشت می توانستند تصمیمی را لغو و از اعضاء مجامع و شورا اظهار رای نمایند.

معذک تفال زن ها طرف تحقیر و تفرت اشخاص تربیت شده واقع گشتند. کاتن میگوید دونفر فالگیر بایکدیگر مواجه نمی شدند که بیک دیگر نخندند و علت آن هم خبطهائی بود که مرتکب می شدند و بالاخره کارشان بجائی رسید که مردم آنانرا لایق احترام نمی دانستند.

در باب پی تی ها: (۱)

پی تی یا **پتینیس** یا **سبیبیل** کشیشه الهام آیلتن در دلف بوده است.

کشیشه برای مراسم و بیان الهام آیلتن بشخصیکه سؤال می نموده بدو سه روز روزه گرفته آنگاه برك خرزهره در دهان نهاده و آنرا میجویده. و با این وضع در روی سه پایه ئی که در بالای آن سوراخی که بوهای عفن از آن استشمام می گشته میرفته و سرش را درون سوراخ می نموده. و بایک هیجانی که بدون شك از شیره گیاه خرزهره حادث گشته تمام اندامش بلرزه آمده و موهایش بلند گشته و کف بر لب آورده و متشنجانه بسؤالات جواب میداده و این جواب غالباً با اصوات مقطوعه ادا میگشته که کشیش مفسر دیگری آنرا ترجمه مینموده.

سبیبیل ها اصلاً آسیائی و امانت دارانی از معرفت قدیمه بوده و استحاله یافته اند. آنها از شهری بشهر دیگر گشته و کتب مقدسه خودرا بهمراه خود می بردند و در روح مردم ذی نفوذ بودند چنانچه بعضی از پیشگوئی های آنها در خاطرها مانده مخصوصاً پیشگوئی **سبیبیل قیپور** که آمدن عیسی را به اگوست بیان کرده.

۱ - Pythie, Pythonisse, ou, Sibylle.

در برابر کاهنبن حقیقی که بعده قلیل محققاً وجود داشتند يك عده طفیلی های محدث پستی هم وجود داشتند که در مقابل مزد قلیلی اراده خدایان را ببردیم ابلاغ می کردند . وغیبگوئی های آنها اثری از آینده نداشت و فقط تبعیت از بعضی احکام آنها را مجاز در محدثی نموده بود .

در نزد کلیه ملل امورات خارق العاده همیشه موضوع ترس و احترام و مخصوصاً کنجکاوی بوده و علت این موهبت حیرت انگیز هم برای عموم غیر معلوم و غالباً مرهون علائم طبیعی است .

در حقیقت انسان با روح باز و مستحضر در علوم تغییراتی را که ممکن است حادث گردد غالباً پیش بینی میکند . از جمله تغییراتی که در عادات و ساختمان ملل روی دهد و همچنین تغییرات طبیعت را .

چنانچه **قاله** عاقل پیش بینی زیتون زیادی را در یکسال نمود و قبل از اینکه درخت ها بگل نشینند محصول زیتون کلیه ناحیه را خریداری نمود . و حضرت یوسف در باب گندم کرد . و از نتیجه پیش بینی فحطی که خوابی به او فهمانده بود انبارهای مصر را پراز گندم ذخیره نمود . مردمان جنگجوی بعضی قوای پیش بینی دارند که با کمال اطمینان به آنها می فهماند آینده جنگی را .

ولی شایسته تر آنست که به این قبیل احساسات قبل الوقوع یک عقیده نامحدودی بهم نرسانید .

در باب غیب گوئی بوسیله دست

یا کف بینی

قدما اشکال مختلفه و غریبی را که بدست هر کس ترسیم شده ملاحظه کرده بودند . و کوشش کردند که از ان استخراج تفالاتی بنمایند .

هندوهای اولیه بعد کلدانی ها و عبری ها و یونانی ها و در ازمنه متوسطه **بهیمی** ها تحصیل کف بینی را بمنتهای درجه رسانیده اند .

فهرست مندرجات

۱ - در بیان قوه مانیتیزم :

صفحه	صفحه
۴ مقصود از مانیتیزم چیست	۶ وسائلیکه سبب خواب مانیتیکی می شود
۸ جاذبیت	۱۲ علم مانیتیزم و طب
۱۵ حرکات مانیتیکی	۱۸ وسیله قابل تأثیر بودن سوژه [آلت] برای مانیتیزم شدن
۲۰ مانیتیزم حیوانی	۲۲ امتحان مانیتیزم در حیوانات
۲۵ امتحان مانیتیزم در نباتات	۲۶ مقصد مانیتیزم

ب - در بیان سمنامبولیسم :

۲۸ غرض از حالت خواب سمنامبولی چیست	۳۰ تلقین
۳۳ عمل مواد بفاصله	۳۴ تلقین بی کمک شخص دیگری
۳۵ ندای باطنی به اینکه در موقع تلقین چه میگردد	۳۶ تلقین با موعده
۳۷ تلقین وجدانی یا تسلیم فکر	۴۲ دو دیده یا دیدن بدون کمک چشمها

ج - در بیان هیپنوتیزم :

۴۵ مقصود از هیپنوتیزم چیست

د - در بیان تلپاتی :

۴۹ غرض از تلپاتی چیست	۵۰ مخبرات بوسیله تلپاتی
۵۴ اخطارهای وارده بوسیله خواب	

ه - در بیان فن فال شناسی و غیبگوئی :

۶۱ فن فالگیری و غیبگوئی	۶۶ موهومات
۶۶ اتفاق و حکمت	۶۸ حس قبل الوقوع

* (غلط نامه) *

صحیح	غلط	شرح	ص	س
بمرحله جدیدی گردیده	بمرحله گردیده	۹ سطر	۳	«
تحسین و حیرت نگران	تحسین نگران	۱۳ «	«	«
آهن	آهن ربا	۶ «	۴	«
قدیمه این قوه	قدیمه	۷ «	«	«
بروزات	بروزا	۱۴ «	«	«
(مانیتبزرها ۳)	(مانیتبزرها)	۱۵ «	«	«
مصدق	تصدق	۱۸ «	«	«
کنت و حضار را	کنت را	۱۵ «	۵	«
هم فکر	همفکر	۱۱ «	۷	«
موفقیت	موفقت	۲ «	۹	«
غیر	عیر	۸ «	«	«
Isonom	Tsonom		۱۰	«
میدید	می دیدید	۱۱ «	۱۱	«
بر روی	بر روی	۲۳ «	۱۵	«
نتایج	نتیج	۲۳ «	۱۷	«
حال خود	حال خود	۲۴ «	۱۷	«
Baquet	Bapuet	۲۵ «	«	«
تاریکی	تارکی	۱۶ «	۲۰	«
غیره	عیره	۹ «	۲۳	«
بطرف	بطف	۱۶ «	۲۴	«
تجربیات	تجربیات	۱۱ «	۲۶	«
معدلك	مذلك	۲۱ «	«	»

صفحه	صفحه
۷۱	۷۱ حس قبل الوقوع در جا بیداری
۷۳	۷۳ استدلالات عقلی و تفالات انبیاء
۷۴	۷۴ بینایان
۷۶	۷۶ اغور و تفال
۷۸	۷۸ غیبگوئی بوسیله دست یا کف بینی
۸۴	۸۴ ناخنپا
۸۷	۸۷ مفاصل
۹۴	۹۴ خطوط اصلیه
۱۰۲	۱۰۲ بند دست
۱۰۵	۱۰۵ خطوط خواهر یا متوازیه
۱۰۶	۱۰۶ عناصر تحریری
۱۰۷	۱۰۷ حواشی
۱۰۹	۱۰۹ صفات
۷۱	۷۱ علم اولیه و علم الیقین به آینده
۷۳	۷۳ انبیاء
۷۶	۷۶ کاهنین و محدثین
۷۷	۷۷ بی تی ها
۸۲	۸۲ علم تحصیل انگشتها
۸۵	۸۵ برجستگهای دست
۹۳	۹۳ جلگه مریخ
۱۰۱	۱۰۱ حلقه زهره
۱۰۳	۱۰۳ مجره
۱۰۶	۱۰۶ غیبگوئی بوسیله خط
۱۰۷	۱۰۷ خط مستقیم و حلقه ها
۱۰۸	۱۰۸ حرکات امضا
۱۱۰	۱۱۰ تفاوت صفات حاصله خط



شرح	غلط	صحیح
ص ۲۶ سطر	Voyage	Voyage
« ۲۸ «	چه ست	چبست
« « «	بوسبمه	بوسبمه
« ۲۹ «	انكشتر	انكشتر
« ۳۰ «	شوكرستين	سوكرستين
« ۳۱ «	حالب	حالت
« ۳۲ «	و يا نيشتتر	و با نيشتتر
« ۳۳ «	در بدارى	در بيدارى
« ۳۴ «	امتحانا	امتحانات
« « «	حاض	حاضر
« ۳۵ «	همين نوع	همين نوع
« ۳۸ «	ديده	ديدم
« ۴۰ «	و ثانى	و تانى
« ۴۲ «	از ن	از آن
« ۴۴ «	چشماس	چشمانش
« ۴۶ «	ار	قرار
« ۵۰ «	چند دقيقه	چند دقيقه
« ۵۴ «	ميتوان سه	ميتوان سه
« « «	دجه	درجه
« « «	مبيق	عميق
« ۵۹ «	زوتر	زودتر
« ۶۸ «	مياشند	مپاشند

شرح	غلط	صحیح
ص ۷۰ سطر	بمغروقن	بمغروقين
« ۷۲ «	خواهد سد	خواهد شد
« ۷۵ «	تختخواب	تختخواب
« « «	تحقير مى کرد	تحقير نمى کرد
« ۷۶ «	ميشود حاضر	ميشود حاصل
« ۷۹ «	بامرك رووحى	بامرك رووحى
« ۸۱ «	ولى تقلبت	ولى تقليب
« « «	و در ايشمى	و در آلبمى
« « «	به هيپتاز	به هيپتار
« « «	Hypothear	Hypothénar
« ۸۲ «	علم و كف	علم كف
« « «	قوه متقينه ايست	قوه مستثنيه ايست
« « «	صاحب نرا	صاحب آنرا
« « «	مشترك يابند	مشترك بانند
« ۸۳ «	فرو رفتگى	فرو رفتگى
« « «	علامت رسل	بعلامت سل
« « «	رزاعين	زراعت
« ۸۴ «	بى لباقى	بى لباقتى
« « «	انكشت خضر	انكشت خنصر
« « «	عضلات اجتماعى	مناسبات اجتماعى
« « «	شروير	تزویر
« « «	قيمى	قيمتى

صحيح	غلط	شرح
برکشهای	برکشتهای	ص ۸۵ سطر ۲۰
Monts	Mouts	« « « ۲۴
فراوشی شخص	فرااموشی شخص	« ۸۶ « ۲۳
وشاید نابغی	وشاید نابعسکی	« « « ۲۳
به صنعت - پررشد	به صنعت پررشد	« « « ۲۲
اگر بواسطه	اگر بواسه	« ۸۷ « ۱۷
Jointures	gointures	« « « ۲۵
پاره میکنند	پاره میکند	« ۸۸ « ۵
باید مورب	باید مسورب	« ۹۲ « ۱۲
خط زحل	خط زهل	« ۹۴ « ۴
در آنجا هم	درهم آنجا	« « « ۲۴
واقعی باشد	واقعی شد	« ۹۵ « ۳
علامت عدم	ملامت عدم	« ۹۶ « ۶
اهمیتش	واهمیتش	« ۹۸ « ۲۴
نموده	موده	« ۱۰۱ « ۳
تشخیص داده	تشخیص داده	« ۱۰۴ « ۲۱
روح ترتیب	روح ترتیب	« ۱۰۸ « ۵
صاعقه وار	صاعقه دار	« « « ۱۶
متعاقب	متعقب	« « « ۲۳
افساری	فساری	« « « ۲۳
هر مراسله	هر مراسنا	« ۱۰۹ « ۱۹
ماژوسکول	ه ژوسکول	« ۱۱۰ « ۱۹
بی باکی	بی هاکی	« ۱۱۱ « ۲۱



